

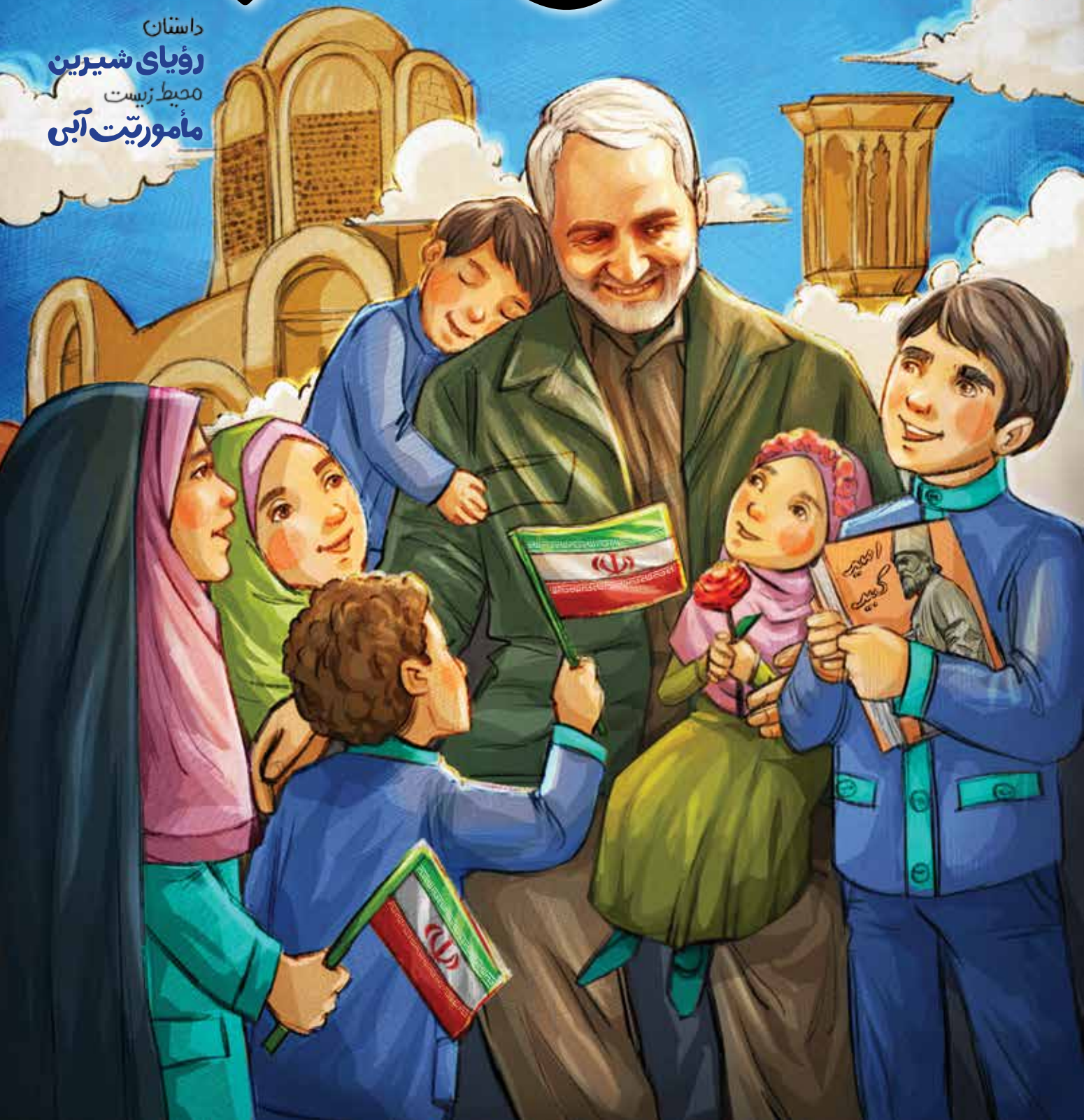


دانش‌آموز

شماره‌ی پی‌درپی ۳۳۷
صفحه ۳۲

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
دوره‌ی چهل و یکم • دی ۱۴۰۱

داستان
رؤیای شیرین
محیط زیست
مأموریت آبی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم



۱۶ دی

وفات حضرت ام البنین (س)

۴ دی

ميلاد حضرت مسیح (ع)

۲۰ دی

شهادت امیر کبیر

۲۳ دی

ولادت حضرت زهرا (س) و روز مادر، تولد امام خمینی (ره)

۶ دی

شهادت حضرت زهرا (س)

۱۳ دی

شهادت سردار قاسم سلیمانی

۲۶ دی

روز فرار شاه

خانواده‌ی مجلات رشد همگی تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش آموزان قرار گیرد و همگی کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی‌مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت: ۶۱۰۰۰ ریال

در این شماره می‌خوانیم:

- ۱ کشف جدید
- ۲ شعر
- ۴ وقتی او هست / دعای آهوها
- ۵ گره‌گشایی / مثل یک پدر
- ۶ مرد میدان
- ۸ فضای مجازی... واقعیت یا خیال؟
- ۱۰ نقالی خوانی حدیثه
- ۱۲ زلزله و مقاوم‌سازی
- ۱۴ محمد هی می‌نویسد و هی می‌نویسد!
- ۱۶ مأموریت آبی
- ۱۸ امیرکبیر، ایران و کاشان
- ۲۰ رؤیای شیرین
- ۲۱ در نگاه دشمنان
- ۲۲ چراغ خواب ابری
- ۲۳ معرفی کتاب
- ۲۴ دوست واقعی
- ۲۶ ساده و مهم
- ۲۸ مهارت در دل روستا
- ۲۹ آثار بچه‌ها
- ۳۰ از دفترچه‌ی خاطرات یک کرم فہیم!
- ۳۲ یک سرگرمی جالب
- ۳۳ حلوای شیر

وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



دانش آموز

ماهنامه‌ی آموزشی و تربیتی
برای دانش آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ابتدایی
دوره‌ی چهل و یکم - دی ۱۴۰۱ - شماره‌ی ۴
شماره‌ی پی در پی ۳۳۷ - اجتماعی و فرهنگی

● مدیر مسئول: محمد صالح مَذَنبِی
● سردبیر: نفیسه نجفی قدسی
● مدیر هنری: کورش یارسانژاد
● مدیر داخلی: ندا نورمحمدی
● ویراستار: سعیده نادرپور
● تصویرگر جلد: لیلا تیموری نژاد
● شورای برنامه‌ریزی: غلامرضا حیدری ابهری، حسن دولت‌آبادی، حسن ذوالفقاری، زهرا خوشمهر، محمدعلی ارجمند، محمدرضا رشیدی، بابک نیک‌طلب

● چاپ و توزیع: شرکت افست
● خوانندگان رشد دانش آموز شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار بفرستید.
● نشانی مرکز بررسی آثار: تهران
● صندوق پستی: ۶۵۶۷/۱۵۸۷۵ - تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۳۰۵۷۷۲
● ارتباط با ما: <https://www.roshdmag.ir/tu/39/>

نشانی دفتر مجله

تهران، ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰

تلفن دفتر مجله

۰۲۱-۸۸۸۳۴۹۰۹۵

صندوق پستی

۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۹

رایانامه

daneshamooz@roshdmag.ir



کشف جدید

بالاخره روزنامه دیواری پارسا و گروهش برنده شد. آن را روی دیوار نصب کردند. هر زنگ تفریح، پارسا از کنارش رد می‌شد و یاد زمان درست کردنش می‌افتاد. او، امیرعلی و آرمان را که از دانش آموزان توانمند کلاس بودند، به عنوان هم گروهی انتخاب کرده بود. دوستش سینا هم می‌خواست در گروهش باشد، ولی او قبول نکرد. فکر می‌کرد سینا نمی‌تواند به برنده شدنشان کمکی کند.

پارسا در روزهایی که مشغول آماده کردن روزنامه دیواری بود، سعی می‌کرد مطالبی را بنویسد که برنده شوند. او از پدرش خیلی کمک گرفت.

دیروز در کلاس چشمش به روزنامه دیواری گروه سینا افتاد. آن را لوله کرده و به دیوار کنار صندلی سینا تکیه داده بودند. زنگ تفریح، پارسا از سینا خواست درباره‌ی روزنامه دیواری‌شان توضیح بدهد. سینا با شور و شوق بسیار، کارهایی را که به همراه دوستانش برای آماده کردن روزنامه دیواری انجام داده بود، توضیح داد. فکرهايشان ساده بود، اما هر کدام را که تعریف می‌کرد، چشمانش از علاقه برق می‌زد، انگار کشف جدیدی کرده است! از همه جالب‌تر اینکه او و گروهش یک قسمت را هم برای نوشتن پیشنهادهای خوانندگان گذاشته بودند. پارسا زنگ تفریح بعدی هم مشغول خواندن روزنامه دیواری سینا و فکر کردن در مورد آن بود. انگار فکر خاصی به ذهنش رسیده بود!

به نظر شما فکر پارسا چه بود؟ به نظر من، پارسا روزنامه دیواری بعدی را با شور و شوق دیگری درست می‌کند. شوق داشتن فکرهاي قشنگ و هم‌فکری با دوستان، تلاش کردن‌های پر از نشاط، شوق یاد گرفتن و یاد دادن، با من موافقید؟

● نفیسه نجفی قدسی
● تصویرگر: نگین حسین زاده



چشم‌های منتظر

صبح می‌آیم کنار پنجره
کوچه‌ها از برف، لیز و دیدنی است
بچه‌ها در کوچه گرم بازی‌اند
غنچه‌ی لبخند آن‌ها چیدنی است

هیچ آوازی نمی‌آید به گوش
جز صدای قارقار یک کلاغ
فصل سرما آمده، دیگر کسی
از گل و سبزه نمی‌گیرد سراغ

جوجه گنجشکی نشسته در حیاط
دانه‌های برف را بو می‌کند
بانوک سرخس به دنبال غذا
جست‌وجو، این سو و آن سو می‌کند

تک‌درخت سیب ما تنها شده
خسته از شب‌های سرد است و سیاه
کی می‌آید آن بهار رنگ‌رنگ؟
چشم‌هایش منتظر مانده به راه

• انسیه موسویان

خورشید

دوباره صبح چشمم
تورا در آسمان دید
نگاه روشن تو
به شهر و کوچه تابید

به روی پرفروغ
سلام کردم از دور
چکید از نگاهت
هزار چگه‌ی نور

بدون هیچ اغراق
تو منحصر به فردی
خیال غنچه‌ها را
پر از امید کردی

• محبوبه صمصام شریعت

• تصویرگر: سولماز جهانگیر



یک عصر سفید قارقاری

بالای پل هوایی امروز
من بودم و یک کلاغ، تنها
او خواند برای من چه زیبا
آواز کلاغی خودش را

من گوش به او سپرده بودم
او از همه چیز حرف می زد
گاهی وسط سرود و آواز
بی حوصله نوک به برف می زد

یک خاطره ماند توی قلبم
از شعر کلاغ یادگاری
زیباتر از این ندیده بودم
یک عصر سفید قارقاری

بالای پل هوایی امروز
آواز کلاغ و یک خیابان
ما مثل دو نقطه ایستادیم
در دفتر برفی زمستان

• منیره هاشمی

چای تازه دم

مادرم نشست
پشت پنجره
خسته بود و داشت
صورتش گره

گفت این هوا
خوب و عالی است
جای یک نسیم
باز خالی است

صبح تاغروب
کار کرده ام
نوبت چی است؟
چای تازه دم

• فاطمه فیروز آبادی

اختراع کوچک

دور گل می چرخید
یک عدد سنجاقک
بال او یادم داد
اختراعی کوچک

مغز من آهسته
به تخیل پرداخت
دست من از رویش
یک هلی کوپتر ساخت

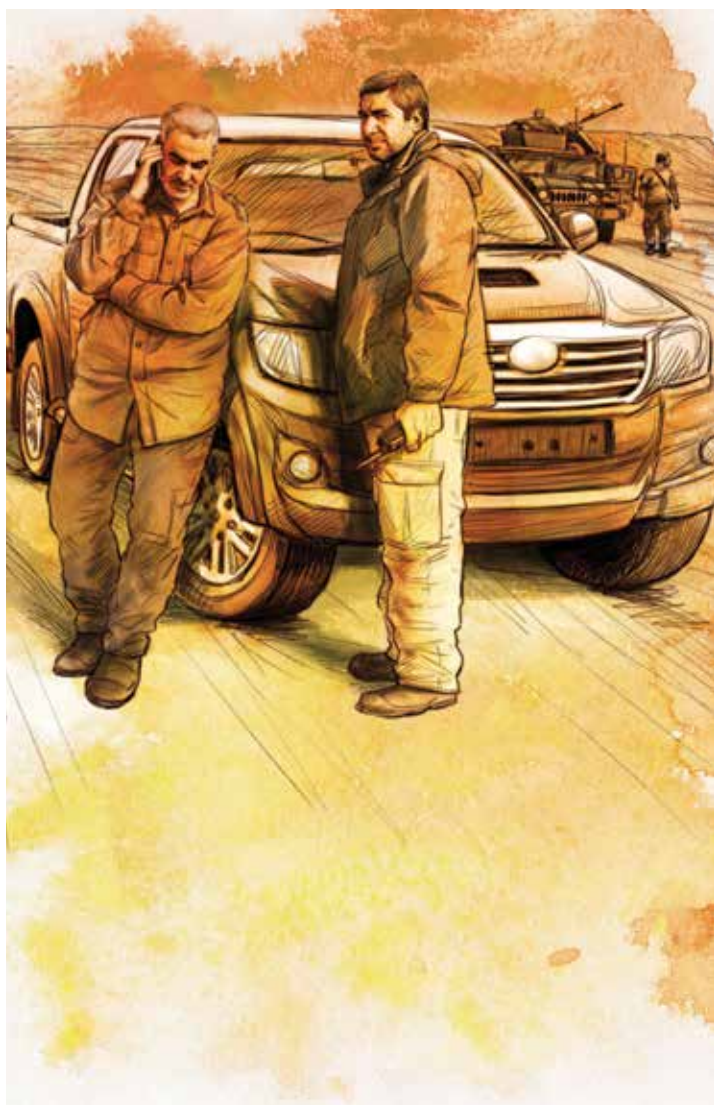
پدرم باروبان
وارد بازی شد
هلی کوپتر سازی
راه اندازی شد

• غلامرضا بکتاش



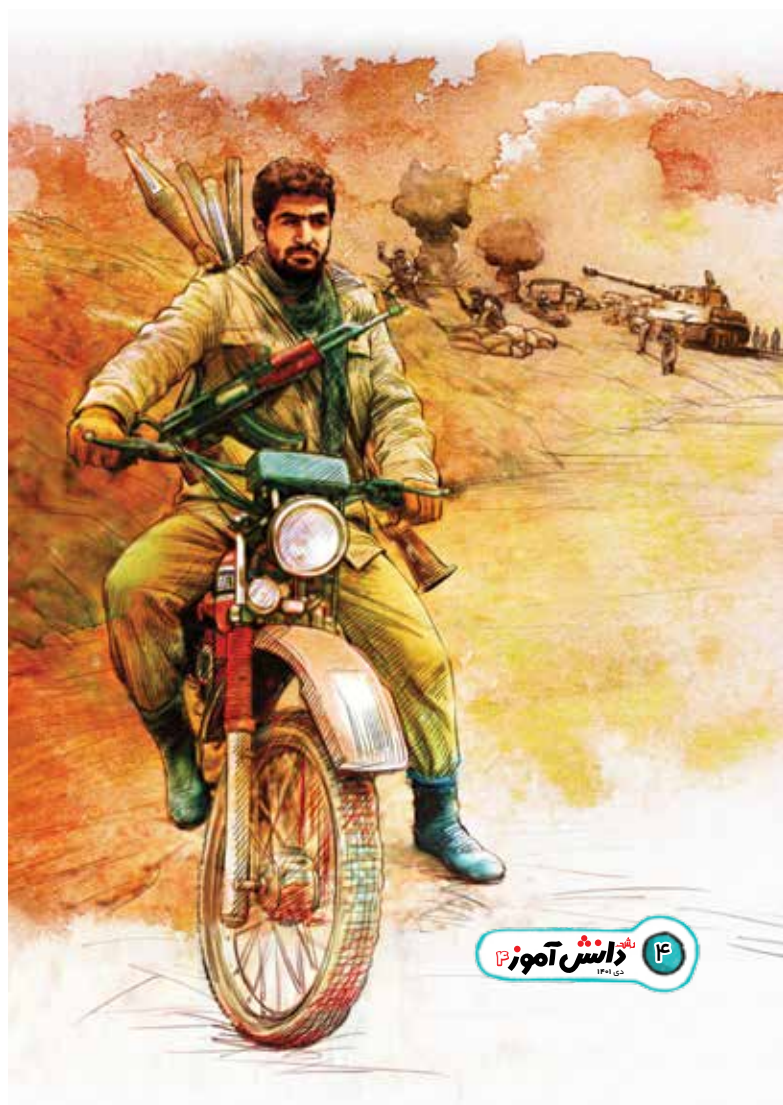
دعای آهوها

من در مقر سپاه نشسته بودم. تلفن زنگ زد. سردار سلیمانی بود. از گوشه صدای گلوله می‌آمد. یعنی چه کار مهمی داشت که وسط جنگ با داعش در عراق، تماس گرفته بود؟ او گفت: «شنیده‌ام تهران برف آمده. آهوها این‌طور وقت‌ها برای پیدا کردن غذا می‌آیند پایین. فوری مقداری علوفه تهیه کن که گرسنه نمانند. من به دعای آن‌ها احتیاج دارم.» از پنجره به کوه نگاه کردم. آهوهای گرسنه را دیدم. زیر لب گفتم یا امام رضا، چه یاران مهربانی داری!



وقتی او هست

تانک‌های عراقی به پشت خاکریز رسیده بودند. نمی‌دانستیم چه کنیم. به دوستم احمد که بسیجی بود گفتم: «محاصره شدیم. چه کار کنیم؟» احمد گفت: «من که عقلم به جایی قد نمی‌دهد.» یک نفر با شادی داد زد: «حاج قاسم آمد!» او سوار بر موتور بود و اسلحه‌ی آرپی‌جی در دست داشت. بچه‌ها فهمیدند که وقتی خدا و او را دارند، شکست در کار نیست. آن‌قدر جنگیدیم که تانک‌های عراقی مثل موش‌های آهنی فرار کردند.

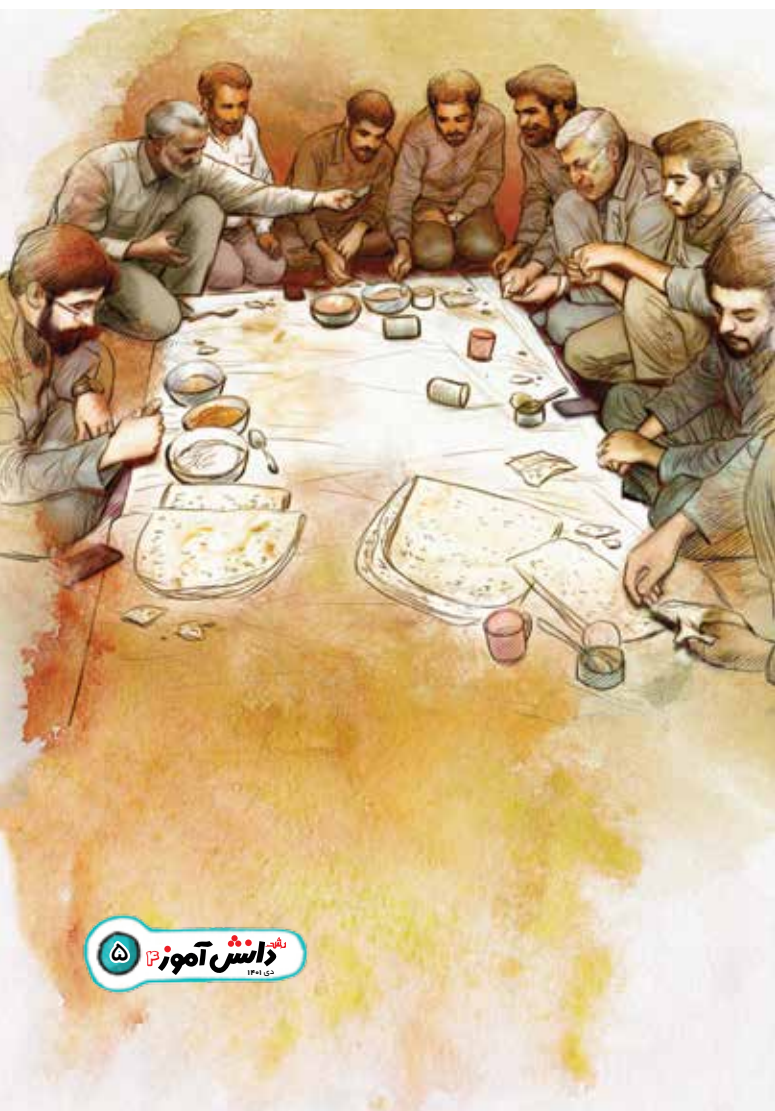


یادت همیشه
دردل ماست.



مثل یک پدر

در روستای ما، شادگان، سیل آمده بود. سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس و نیروهای حشدالشعبی از بسیج مردمی عراق هم برای کمک آمده بودند. خیلی خسته بودند. برایشان سفره انداختیم. دوست داشتم بدانم این همه که از سردار سلیمانی می گویند، او چه جور آدمی است. دیدم سردار تک تک نیروهایش را به اسم کوچک صدا می زند، برایشان لقمه می گیرد و به آن ها تعارف می کند؛ مثل یک پدر!



گره گشایی

در مسجد روستای قنات ملک نشسته بودم. روضه تمام شد. آدم های غریبه ی زیادی را دیدم. از دوستم که کنارم نشسته بود پرسیدم: «این ها دیگر از کجا آمده اند؟» او گفت: «از شهرهای دیگر آمده اند تا مشکلاتشان را به سردار بگویند.» سردار با مهربانی به حرف هایشان گوش می داد. بعد سفارش کرد به خوبی از آن ها پذیرایی کنند. وقتی رفتند، سردار گفت: «گره گشایی از مشکلات مردم برکت این روضه هاست.»



مهم نیست اهل ایران
نباشی. حاج قاسم
همه‌ی بچه‌ها را دوست
دارد.



مرد میدان

• محمدعلی ارجمند
• تصویرگر: مجتبیٰ عصیانی

چقدر شلوغ بود. جمعیت موج می‌زد. یک نفر چقدر می‌تواند قلب مردم را تسخیر کند! می‌گفتند از زمان جنگ تا روز شهادت، پوینش را کنار نگذاشته بود. اسماعیل عکس‌ها را نگاه می‌کرد. به فکر فرو رفت. مرد همه‌ی میدان‌ها؛ موقع نبرد، شجاع‌ترین؛ موقع ساختن، پرکارترین؛ موقع حادثه، حاضر‌ترین؛

باور نمی‌کرد. می‌گفتند اگر او و یار قدیمی‌اش در زلزله‌ی بم نبودند تعداد تلفات چندبرابر می‌شد.

تشییع سردار تمام شد. اسماعیل در راه برگشت مدام در فکر بود. در کلاس‌های مسجد همیشه فعال بود. اسماعیل و سهراب از مربیان دائمی کلاس‌ها بودند و بچه‌های دوره‌ی دوم ابتدایی، مشتری‌های پر و پا قرصشان. کاردستی‌های الکتریکی را بچه‌ها خیلی دوست داشتند. اسماعیل طرز ساخت این کاردستی‌ها را به بچه‌ها یاد می‌داد. این بار قصد داشت ساخت چراغ مطالعه یا چراغ خواب را به بچه‌ها آموزش دهد. البته بچه‌ها «مدار الکتریکی» را در فصل «انرژی الکتریکی» علوم چهارم یاد گرفته بودند. توهم می‌توانی طرز ساخت یک چراغ خواب را در قسمت کاردستی مجله، در صفحه‌ی ۲۲ ببینی.

اسماعیل معمولاً به جنبه‌ی مهم‌تر هر کاری فکر می‌کرد. جمله‌ی زیبای رهبر انقلاب اسلامی را که در درس هفتم فارسی

چهارم آمده بود، خوب یادش می‌آمد؛ ایشان فرموده بودند که: «فکر کردن باید محور تلاش باشد.» او به بچه‌های منطقه‌های زلزله‌زده و محروم می‌اندیشید؛ در آن اوضاع و احوال چه می‌کنند؟ آیا کسی هست که چیزهای مورد نیازشان را تهیه کند یا آنچه را مورد علاقه‌شان است، به آن‌ها یاد بدهد؟ فکرش را با آقای صالحی، مسئول اردوی جهادی مسجد، در میان گذاشت. آقای صالحی خیلی خوش حال شد. قرار شد اسماعیل با اجازه‌ی مادرش در اردوی جهادی کمک به زلزله‌زده‌ها شرکت کند و در آنجا به بچه‌هایی که از درس‌هایشان عقب افتاده بودند، درس بدهد. اسماعیل حتی به اینکه چه درسی را اول شروع کند، فکر کرده بود. قصد داشت درس ششم علوم را که مربوط به سنگ‌هاست، به بچه‌های پایه‌ی چهارم آموزش بدهد. چون در منطقه‌ی آن‌ها امکانات کم بود، ولی سنگ فراوان.

برای بچه‌های پنجم، از درس‌های ۸ و ۹ علوم (کارها آسان می‌شود) شروع کند تا بتوانند در آن شرایط با استفاده از قوانین علمی، بعضی



همین حین، حاج آقا فدایی، امام جماعت مسجد هم به ایستگاه آمد و از بچه ها تشکر کرد. همین طور که کار می کردند، حاج آقا رو به اسماعیل و سهراب کرد و گفت: «شمارا که می بینم یاد جهان پهلوان تختی می افتم؛ پهلوانی که پس از زلزله ی شهر بویین زهرادر سال ۱۳۴۱ به عنوان یک چهره ی مشهور و محبوب، در کنار مردم زلزله زده ی این شهر حضور داشت و برای آن ها کمک جمع می کرد. این کار در آن موقع برای اولین بار انجام می شد.»

اهالی محل که اسماعیل را فردی قهرمان و دارای اخلاق پهلوانی می دانستند، برایش دعای خیر می کردند.

لحظه به لحظه به جمعیتی که برای اهدای کمک هایشان می آمدند اضافه می شد.

چقدر شلوغ بود، جمعیت موج می زد. یک نوجوان چقدر می تواند ...

حاج آقا فدایی گفت: «زننده باشی پهلوان! ماشاءالله.»

مرد همه ی میدان ها؛ موقع نبرد، شجاع ترین؛ موقع ساختن، پرکارترین؛ موقع حادثه، حاضرترین.

کارها را راحت تر انجام بدهند. سپس درس هدیه های آسمان (در ساحل دجله) را بخوانند تا از امام هادی (ع) صبر و استواری در برابر سختی ها را بیاموزند.

برای پایه ششمی ها هم باید درس پنجم علومشان را می گفت تا آن ها با زلزله، پیامد هایش و کارهایی که قبل از آن، در هنگام رخ دادن آن، و بعد از آن باید انجام دهند، آشنا شوند و برای پس لرزه ها و زلزله های احتمالی بعدی آماده تر باشند.

اسماعیل در همین فکرها بود که صدای آقای صالحی او را به خودش آورد.

اسماعیل جان هنوز کمک های مردمی برای زلزله زدگان کامل نشده اند. برای جمع آوری آن ها به کمک تو و سهراب نیاز داریم. در نزدیکی مسجد ایستگاهی ویژه مستقر شده است که باید به آنجا بروید و در جمع آوری کمک ها شرکت کنید.

اسماعیل، سهراب را خبر کرد و با هم به ایستگاه رفتند. مردم پیوسته می آمدند و کمک هایشان را تحویل مسئولان ایستگاه می دادند. در



فضای مجازی ... واقعیت یا خیال؟

• عقيله شهرستانی

واقعی □

غیر واقعی □

امروز می‌خواهم مطلب را با چند سؤال شروع کنم.
به نظر شما چیزهایی که در فضای مجازی می‌بینیم یا می‌شنویم، چقدر واقعی و چقدر دروغ‌اند؟
تا حالا در فضای مجازی نوشته یا عکس یا فیلمی دیده‌اید که بعداً بفهمید واقعی نبوده است؟
در مورد آدم‌ها چطور؟ چه تعداد از آدم‌هایی که در فضای مجازی می‌بینید، در مورد خود و زندگی‌شان واقعیت را می‌گویند؟



• مثلاً فرض کنید کسی برای اینکه وانمود کند خیلی پول‌دار است، با خود روی گران‌قیمتی که صاحبش کس دیگری است، عکس می‌گیرد و آن را در صفحه‌ی خود قرار می‌دهد.

• یا ممکن است کسی آن‌قدر درس‌خوان نباشد، ولی مرتب بگوید که: «من بچه‌ی درس‌خوانی هستم و نمراتم خیلی خوب می‌شوند. تازه ممکن هم هست بگوید: «می‌خواهم به شما هم درس خواندن یاد بدهم!»

می‌دانید که در شبکه‌های اجتماعی، افراد در صفحه‌ی خود از کار و زندگی روزمره‌شان تعریف می‌کنند و فیلم و عکس می‌گذارند. آن‌ها خاطره می‌نویسند، اطلاعات شخصی خودشان را در اختیار همه قرار می‌دهند، در مورد خانواده، دوستان، سفرهایی که می‌روند، تفریحاتی که دارند، و حتی در مورد درس و مدرسه یا دانشگاه خود مطلب می‌نویسند و خیلی موارد دیگر. به نظر شما همه‌ی این نوشته‌ها، عکس‌ها، فیلم‌ها، خاطره‌ها و... واقعی هستند یا ممکن است بعضی آدم‌ها اطلاعات دروغین و غیر واقعی در شبکه‌های اجتماعی قرار دهند؟

من سیاه‌هستم، هشت‌ساله
و می‌خوام اسباب‌بازی
حبیبی معرفی کنم.



• در فضای مجازی این احتمال هم وجود دارد که آدم‌ها سن و سال و حتی جنسیت (خانم یا آقا) خود را هم آن چیزی که واقعاً هست، اعلام نکنند. مثلاً مردی چهل‌ساله به‌دروغ بگوید که دختری هشت‌ساله و یک دانش‌آموز ابتدایی است و برای اینکه دیگران حرفش را باور کنند، بچگانه حرف بزنند و برای رخ‌نمای (پروفایل) خود، عکس یک بچه بگذارند!

شما یا اطرافیان‌تان تا حالا با این موارد برخورد کرده‌اید؟



حالا به نظر تان چرا آدم‌ها بعضی وقت‌ها مطالب و اطلاعات

غیر واقعی در صفحه‌شان قرار می‌دهند؟

- گاهی وقت‌ها به خاطر این است که می‌خواهند خود را نمایش دهند و بگویند ما چیزهایی داریم!
- بعضی وقت‌ها برای تفریح و سرگرمی این کار را می‌کنند.
- گاهی وقت‌ها قصد دارند کسی را اذیت کنند یا کارهای بدی انجام دهند و نمی‌خواهند کسی آن‌ها را بشناسد. برای همین، با شخصیت غیر واقعی وارد شبکه‌های اجتماعی می‌شوند.

● علت دیگرش هم این است که بعضی‌ها می‌خواهند دیگران پسندشان (لایکشان) کنند. مثلاً عکس و فیلم بچه‌ی خود را در حال انجام کارهایی که به نظرشان بامزه است، می‌گذارند تا دیگران خوششان بیاید (پسندند) و صفحه‌ی آن‌ها را دنبال کنند. خُب این کار برایشان شهرت و محبوبیت می‌آورد و اگر خیلی معروف شوند، در صورت قرار دادن تبلیغات در صفحه‌ی خود، سود اقتصادی زیادی دارد. پس باید حواسمان را خوب جمع کنیم که چه کسی و چه چیزی را دنبال یا پسند (لایک) می‌کنیم.



نکته

- ۴ عکس‌ها و فیلم‌های شخصی خودمان را برای کسی نفرستیم و در هیچ‌یک از شبکه‌های اجتماعی قرار ندهیم.
- ۵ اگر کسی تهدیدمان کرد یا خواست اذیتمان کند، اصلاً نترسیم و خیلی سریع به پدر و مادر یا معلم خود بگوییم. این را بدانیم که پدر و مادر و معلم، ما را خیلی دوست دارند و بهترین راه را نشانمان می‌دهند.
- ۶ هر چیزی را باور نکنیم و هیچ وقت به زندگی کسی حسرت نخوریم.

- پس بچه‌های عزیز باید، چند نکته را رعایت و حواسمان را خوب جمع کنیم:
- ۱ بدانیم چیزهایی که در فضای مجازی هست، ممکن است دروغی و غیر واقعی باشند.
 - ۲ در فضای مجازی با هیچ غریبه‌ای دوست نشویم.
 - ۳ اطلاعات شخصی‌مان را در فضای مجازی به کسی ندهیم، چون آدم‌های دروغ‌گو و خلاف کار زیادی در فضای مجازی وجود دارند.



نقّالی خوانی حدیثه

• محمّد علی ارجمند
• تصویرگر: نسیم صالحی

در کلاس هدیه‌های آسمان گفت خانوم صفایی: بچه‌ها! یک سفر داریم پیش رویمان بچه‌ها ماشینمان آماده است جاده‌ی تاریخ پیش روی ماست خلاصه، بچه‌ها با شور و شوق سوار ماشین زمان شدند و سفر تاریخی‌شان را شروع کردند. ببینیم بچه‌ها و خانم صفایی در این سفر تاریخی چه دیدند:

مانشستیم و سفر آغاز شد برد ما را با خود آن سوی زمان مادرانی آسمانی، مهربان بلکه، واقعاً اگر مادران خدایی و آسمانی نبودند که فرزندان نیکویی را به دنیا بیاورند، خوبی‌ها در دنیا از بین می‌رفت و بدی‌ها روزبه‌روز

حدیثه خیلی وقت بود انتظار این روز را می‌کشید. کلی تمرین کرده بود. خیلی ذوق داشت. حالا که دوره‌ی نقّالی و پرده‌خوانی را گذرانده بود، قصد داشت برای اوّلین بار نقّالی کند. دی‌ماه علاوه بر ولادت حضرت زهرا (س) مناسبت‌های دیگری هم داشت. می‌توانست در آن مناسبت‌ها در مورد بانوان بزرگ دیگر، غیر از حضرت فاطمه (س) هم حرف بزند و نقّالی کند؛ بانوانی چون حضرت خدیجه (س)، (مادر حضرت فاطمه (س))، حضرت مریم (س) و حضرت امّ‌البینین (س).

تصویر مربوط به پرده‌خوانی را که خانم معلّم با رایانه طراحی کرده بود، روی پرده‌ی فراتاب (ویدئو پروژکتور) انداختند. حدیثه روی صحنه رفت و با حالت نقّالی شروع به خواندن کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم... یا رحمن و یا رحیم.
اُمّاروایان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکرشکن شیرین گفتار، چنین نقل کرده‌اند که روزی:



همه جا را پر می کرد. بیایید همراه بچه ها در این سفر با مادران آسمانی آشنا شویم:

آنکه عیسی را به دنیا هدیه داد مریم عذراست، یادش زنده باد
 بله دوستان من، حضرت مریم (س) یکی از مهربان ترین پیامبران،
 یعنی حضرت عیسی (ع) را به دنیا آورد که برای راهنمایی مردم
 خیلی سختی کشید.

رفت و رفت و رفت ماشین زمان باز هم پیش یکی از مادران
 او جهان را نورباران کرده است بهترین فرزند را آورده است
 اما آن مادر بزرگ کیست که بهترین انسان روی زمین را به دنیا
 آورده است؟

کیست بانوی سرآمد؟ آمنه مادر پاک محمد، آمنه
 بله، حضرت آمنه آخرین پیامبر خدا (ص) را به دنیا آورده است که مدت
 ۲۳ سال مردم را به بهترین راه های زندگی هدایت کرد.

باز ماشین زمان چرخید و رفت سال هایی دورتر را دید و رفت
 برد ما را پیش یک ماه تمام بر خدیجه، مادر زهرا، سلام
 مادر آسمانی بعدی، حضرت خدیجه، مادر والاترین بانوی دو جهان، یعنی

حضرت فاطمه (س)، است.

بهترین بانوی عالم، دخترش افتخار کل خلقت، کوثرش
 عزیزانم، خود حضرت فاطمه (س) بهترین فرزندان را که قهرمانان راه
 خدا بودند به دنیا آورد؛ دختری همچون حضرت زینب (س) و پسرانی
 همچون امام حسن (ع) و امام حسین (ع).

بچه ها رفتند با ماشین، همه پیش بانوی نمونه فاطمه
 نورباران است اینجای زمان فرق دارد با تمام مادران
 مادر سه قهرمان راه دین قهرمانان بزرگ راستین
 ماشین زمان بچه ها را پیش یکی دیگر از مادران بزرگ الهی برد که یک
 یادگار تاریخی از خود به جا گذاشته است.

مادری پر افتخار و کم نظیر مادری با چند فرزند دلیر
 حضرت ام البنین باوفا مادر عباس، شیر کربلا
 دوستان عزیزم، جهان همچنان به مادران آسمانی نیاز دارد. پس:

این سفر پایان راه ما نبود یک در دیگر به روی ما گشود
 بچه ها ماشینمان آماده است این سفر بی کوله بار و ساده است
 همگی را به خدای منان می سپارم. یا حق.



• ریحانه بهبودی
• تصویرگر: ریحانه رضایی

زلزله و مقاوم سازی



پدیده‌ی زلزله یا زمین‌لرزه، همان‌طور که از نامش پیداست، هنگامی رخ می‌دهد که سطح سیاره‌ی زیبای ما، زمین، می‌لرزد. اما در دل زمین ما چه خبر است که این اتفاق برایش می‌افتد؟

برای آنکه با ساختار زمین آشنا شوی، یک سیب یا یک تخم‌مرغ تهیه کن. تخم‌مرغ باید آب‌پز شده باشد و پوسته‌اش هم ترک نخورده باشد. (برای اینکه پوسته‌ی تخم‌مرغ در هنگام آب‌پز شدن نشکند، وقتی آن را درون آب سرد قرار می‌دهی، کمی هم نمک بریز و شعله‌ی اجاق را کم کن تا آرام آرام بپزد.)

با یک چاقو سیب را از بالا به دو نیم تقسیم کن. اگر خوب به این نیمه‌ها نگاه کنی، می‌بینی که این میوه‌ی خوش‌مزه و مفید، ساختاری لایه‌لایه و بسیار منظم دارد؛ درست شبیه لایه‌های زمین. (تصویر ۱). سیب و تخم‌مرغ هم مانند زمین، سه لایه دارند؛ پوسته، گوشته و هسته (تصویرهای ۲ و ۳).

با یک قاشق به پوسته‌ی تخم‌مرغ ضربه بزن. چه می‌شود؟! پوسته را جدا کن تا به لایه‌ی نرم و انعطاف‌پذیر سفیده برسی. آن را اندکی فشار بده. چه چیزی لمس می‌کنی؟ حالا آن را به دو نیم تقسیم کن تا بتوانی لایه‌ی میانی زرده را، که بسیار هم خوش‌مزه و پرخاصیت است، ببینی. زرده‌ی تخم‌مرغ درست شبیه هسته‌ی زمین است. البته هسته‌ی زمین با هسته‌ی سیب و تخم‌مرغ یک تفاوت مهم دارد. می‌دانی چه تفاوتی؟

حال که با ساختار زمین آشنا شدی، می‌توانی مفهوم زمین‌لرزه را بهتر درک کنی. وقتی لایه‌ی میانی زمین شروع به حرکت می‌کند، بخش‌هایی از پوسته‌ی زمین شکاف می‌خورند و انرژی زیادی از آن‌ها خارج می‌شود و در نتیجه زلزله رخ می‌دهد. بنابراین



طول آن‌ها باید به اندازه‌ی قطر مربع‌ها باشد)، بین پفنباب‌های هر دو طبقه، اتصال ضربدری بزن (انگار داری قطر مربع‌های سازه را رسم می‌کنی). وقتی کل سازه را با این روش مقاوم کردی،

دوباره آن را تکان بده. چه مشاهده می‌کنی؟ چه کارهای دیگری برای مقاوم‌سازی و سبک‌سازی ساختمان پیشنهاد می‌کنی؟ این همان روش استفاده از تیرک‌های ضربدری در ساختمان‌سازی است که سبب استحکام بنا می‌شود.

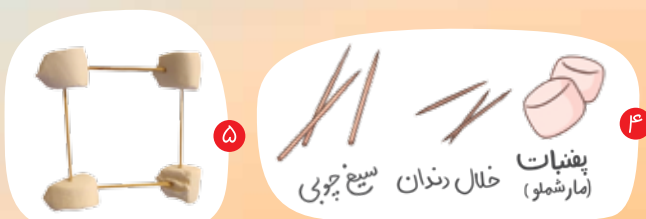
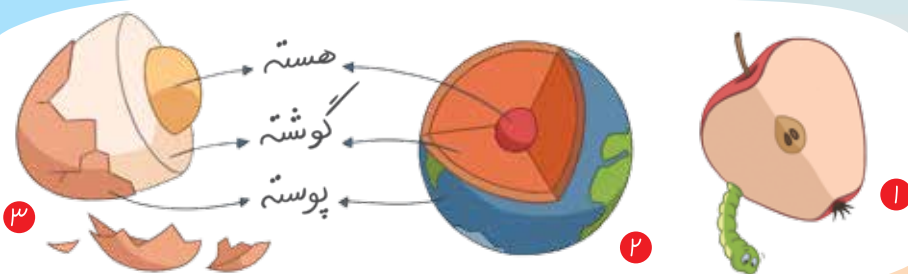
برای سبک‌سازی بنا هم باید مصالح سبک به کار برد (تصویر ۷). دکتر ناصر صائی یکی از دانشمندان برتر کشور عزیزمان است. او با استفاده از فناوری نانو موفق به ساخت موادی شده است که به عنوان مواد اصلی ساخت بناها به کار می‌روند. با به کار بردن این مواد به جای مواد سنگین در ساختمان‌سازی، سازه‌ها بسیار سبک، ضد زلزله و ضد آتش‌سوزی می‌شوند.



در معماری ایرانی اسلامی ما نیز استحکام بنا و ضد زلزله بودن آن بسیار مهم بوده است. مثلاً مسجد جامع تبریز یکی از بناهای ضد زلزله است؛ تعداد زیاد ستون‌ها و به کار بردن آجرهای بسیار

بزرگ در ساخت آن‌ها، استقامت بنا را در برابر زلزله زیاد کرده است. (تصویر ۸). مناره‌ی جنبان اصفهان، کبوترخانه‌ها و خانه‌های گنبدی شکل، همه از شاهکارهای معماری مستحکم و اصولی گذشته هستند. طاق قوسی شکل یا گنبد هم، یک ساختار سه‌بعدی است که در مقابل نیروهای جانبی مانند باد و زلزله بسیار مقاوم است.

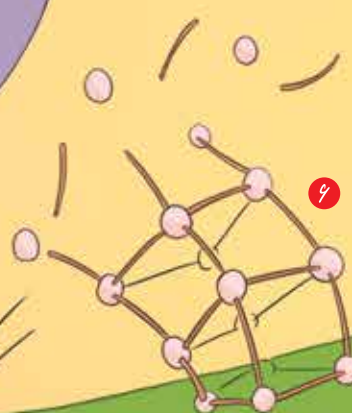
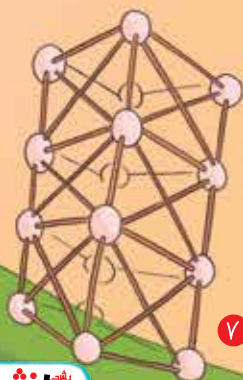
® پفنبات یا مارشمالو: نوعی آبنبات نرم است که از مخلوط ژلاتین و سفیده تخم مرغ و شکر یا نشاسته تهیه می‌شود و بافتی اسفنجی دارد.



زلزله یک پدیده‌ی طبیعی عظیم و غیر قابل کنترل است. تنها کاری که انسان‌ها می‌توانند انجام دهند تا وقوع این پدیده، تأثیر بد و ناخوشایند بر زندگی‌شان نگذارد، آن است که ساختمان‌ها را محکم و مقاوم بسازند. حالا بیا با یک آزمایش جذاب یاد بگیریم چه‌طور بناهایمان را ضد زلزله بسازیم تا خرابی‌های زلزله به کمترین حد برسد.

وسایل مورد نیاز: یک بسته خلال دندان، یک بسته پفنبات (مارشمالو) (می‌توانی از هویج نیم‌پز یا سیب‌زمینی که برش‌های هم‌اندازه خورده‌اند هم استفاده کنی)، چند عدد سیخ چوبی (تصویر ۴).

ابتدا چهار تا مارشمالو را به وسیله‌ی چهار تا خلال دندان به همدیگر وصل کن (درست مانند یک مربع). (تصویر ۵). چند تای دیگر از همین مربع‌ها درست کن و آن‌ها را روی هم قرار بده. باید بین هر مربع و مربع بالایی‌اش نیز خلال دندان قرار بدهی. در واقع، باید مثل یک مهندس ساختمان بسازی و طبقه‌های آن را زیاد کنی. وقتی سازه‌ات چهار طبقه شد، کار تمام است. سازه را روی یک سطح سست، مثل سطح بالشت، قرار بده و اطراف آن مشت بزن تا تکان بخورد. چه اتفاقی می‌افتد؟ (تصویر ۶) حالا نوبت مقاوم کردن سازه است. با سیخ‌های چوبی (که





• حمید عبداللّهیان
• تصویرگر: علیرضا اسدی

محمد

هی می نویسد

و هی می نویسد!

کتاب‌ها را از بین برده که دانش آموزان مجبور نباشند آن‌ها را بخوانند. چه می‌دانم! بالاخره بعضی از این کتاب‌ها یک جوری ناپدید شده‌اند! اما کتاب‌های مهمّش این‌ها هستند:

کشکول؛ در قدیم به ظرف کاسه ماندنی گفته می‌شد که همه چیز در آن می‌ریختند. چون محمد همه چیز را، بدون اینکه آن‌ها را هم بزنند، توی کتابش ریخته بود، اسم کتابش را گذاشت کشکول؛ یعنی کتابی که همه چیز تویش پیدا می‌شود. توی این کتاب، شعر و غیر شعر، شوخی و جدی، بامزه و بی‌مزه، و خیلی چیزها پیدا می‌شود؛ بعضی از شعرها و داستان‌های این کتاب را خود محمد نوشته و بعضی‌هایش را از کتاب‌های دیگر برداشته است. این کتاب معروف‌ترین کتاب محمد است و یک زمانی کتاب درسی بچه‌ها بوده است.

نان و حلوا؛ این کتاب یکی از کتاب‌های خوش‌مزه‌ی محمد است که مثل اسمش (نان و حلوا) شیرین است؛ کتابی پر از شوخی و خنده و مطالب آموزنده. این کتاب به شعر نوشته شده است.

شیر و شکر؛ یک کتاب خوردنی دیگر که حدود ۱۵۹ بیت شعر است. نان و پنیر؛ یک صبحانه‌ی دیگر. ببخشید! یک کتاب خوش‌مزه‌ی دیگر که باز هم به شعر و شبیه مثنوی مولانا است. دانشمند ما اسم خوراکی‌ها را روی کتاب‌هایش گذاشته است تا شکموها فراموششان نکنند.

پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش؛ این یک کتاب مهم دیگر است که محمد به شوخی و جدی در آن از صوفی‌های زمان خودش انتقاد کرده است.

چون می‌دانیم شما به کتاب خواندن و کتاب خوردن خیلی علاقه دارید، کتاب‌های مهم دیگر محمد را می‌گوییم تا زود آن‌ها را پیدا کنید و بخوانید. فقط زیاده روی نکنید!

چهل حدیث، زُبد در علم اصول، جامع عباسی، کلید رستگاری، صمدیه، ریسمان محکم، باغ هلالی و...

ناگهان غوغایی عجیب در دل محمد به پا شد. اولین کاغذ سفیدی را که دم دستش بود برداشت و تند و تند شروع به نوشتن کرد. خانم محمد با تعجب به همسر جان نگاه می‌کرد. فکر کرد دارد برای او نامه‌ی محبت آمیز می‌نویسد. محمد برگه‌ی کاغذ را تا انتها نوشت. یک برگه‌ی دیگر برداشت. خانم محمد برگه‌ی اوّل را خواند. فهمید اشتباه فکر می‌کرده است. برگه‌ی دوم را هم خواند. خیلی زود متوجه شد که محمد دارد کتاب می‌نویسد. محمد حدود صد تا کتاب نوشت. کتاب‌هایش در مورد همه‌ی چیزهایی بودند که به عقل بشر می‌رسیدند. از تفسیر قرآن و حدیث و رساله‌ی احکام و آموزش زبان عربی تا ریاضی و پزشکی و ادبیات و شعر و لطیفه و خلاصه هر چیز که دلتان بخواهد.

کلاً محمد از آن آدم‌های خوش‌بختی بود که همه‌ی درس‌هایشان خوب است. هم عربی‌اش عالی بود، هم ریاضی، هم علوم و هم املا و انشا. بعضی از دانشمندان گفته‌اند که محمد در طول عمرش ۹۵ جلد کتاب نوشته است. بعضی‌ها گفته‌اند نه خیر! محمد ۱۲۵ جلد کتاب نوشته است. باز بعضی‌ها هم گفته‌اند نه خیر! محمد ۱۲۶ جلد کتاب نوشته است. ما می‌گوییم خیلی هم مهم نیست. حالا هر چند جلد بوده، بوده. اصلاً محمد خیلی کتاب نوشته! علت اینکه دانشمندان این قدر گیج و ویران شده‌اند این است که بعضی از کتاب‌هایش به شکل نامه یا یک جزوه‌ی کوچک چند صفحه‌ای است. بعضی کتاب‌ها دو اسم دارند و بعضی‌شان انگار قسمتی از یک کتاب دیگرند. برای همین، اگر ما هم بودیم، گیج می‌شدیم و نمی‌دانستیم بالاخره او چند کتاب دارد.

از بین کتاب‌های محمد بعضی‌شان از بین رفته‌اند. حالا شاید کسی از این کتاب‌ها خوشش نیامده و دوست داشته که آن‌ها را یک جوری گم و گور کند یا اینکه کسی دلش برای دانش آموزان سوخته و بعضی

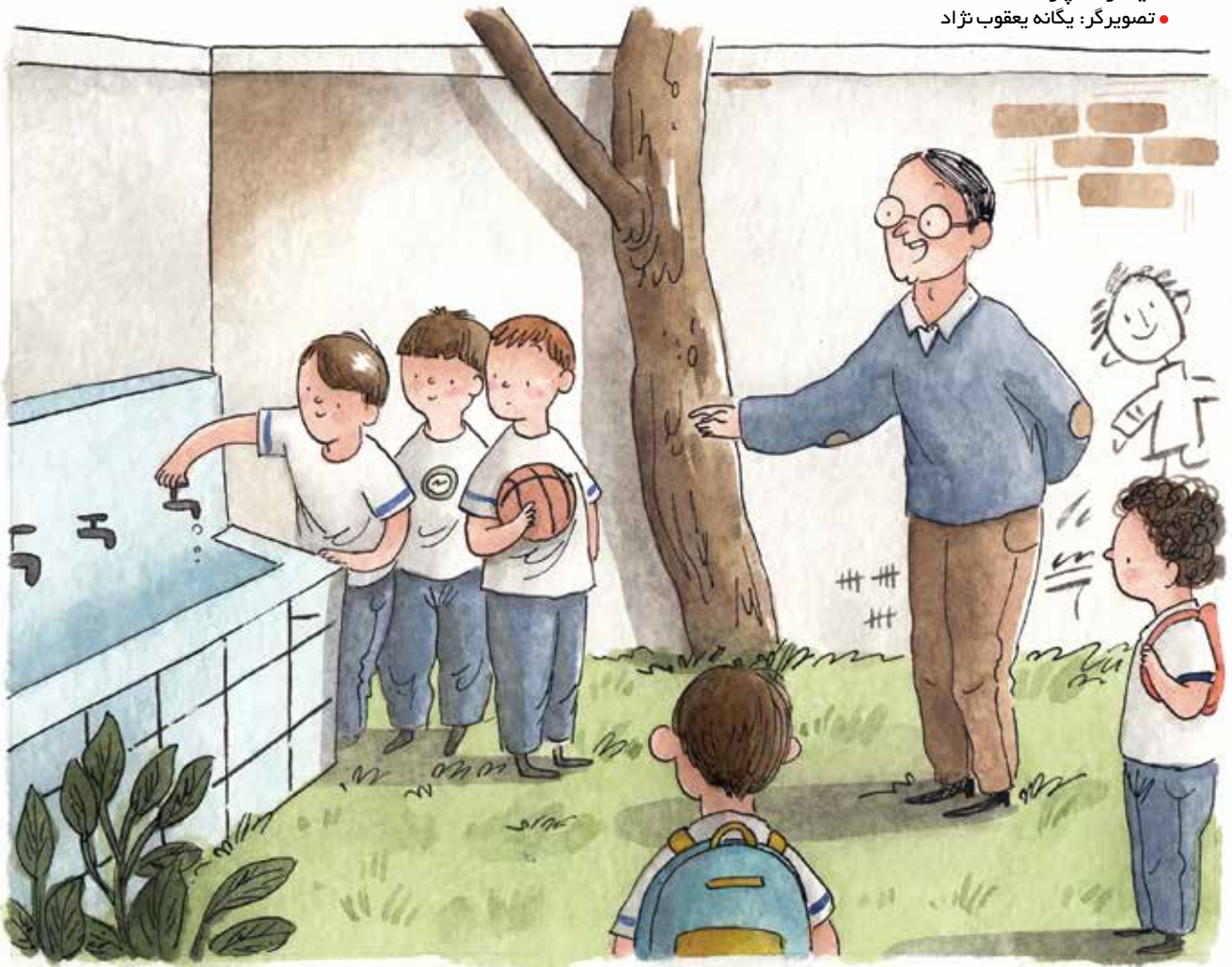




مأموریت آبی



• نیما رهسپار
• تصویرگر: یگانه یعقوب نژاد



گفته بود چکه کردن شیر آب، در هر شبانه روز حداقل ۷۵ لیتر آب را هدر می‌دهد. با اصرارهای پارسا، پدرش دست به آچار شد و با عوض کردن واشر شیری که چکه می‌کرد، جلوی هدر رفتن صدها لیتر آب در هفته را گرفت.

روزی دایی پارسا به خانه‌ی آن‌ها آمده بود. او در یکی از سدهای اطراف تهران کار می‌کند. پارسا بعد از شنیدن توضیحات دایی‌اش درباره‌ی اهمیت آب در زندگی انسان‌ها و اینکه مشکل کم آبی کشور را تهدید می‌کند، به یک «مأمور آب» تبدیل شد!

در مأموریت بعدی، پارسا متوجه شد پدر بزرگ هر بار که حمام می‌رود، زیر دوش تمرین صدا می‌کند و هزینه‌ی هر بار تمرین صدای او زیر دوش، به فاضلاب رفتن ده‌ها یا شاید صدها لیتر آب است! مأموریت آبی پارسا توانست پدر بزرگ را متوجه نتایج خطرناک

دایی پارسا به او مأموریت داده بود که در خانه‌ی خودشان و فامیل‌هایشان و در مدرسه مراقب باشد که اگر کسی داشت آب را هدر می‌داد، از کار او جلوگیری و او را راهنمایی کند. پارسا در اولین مأموریتش متوجه شد شیر آشپزخانه‌شان چکه می‌کند. دایی پارسا



می‌داده است. او قول داد از آن به بعد با یک لیوان آب مسواک بزند تا آیندگان به خاطر بهداشت دهان و دندان پدر پارسا از تشنگی تلف نشوند!

ماما پارسا هم با توضیحات پسرش متوجه شد می‌تواند با انجام دو کار ساده در مصرف آب صرفه‌جویی کند؛ یکی اینکه وقتی قالب‌های یخ را از فریزر بیرون می‌آورد، به جای اینکه قالب‌ها را زیر شیر آب بگیرد تا یخشان بیرون بیاید، چند دقیقه صبر کند تا یخ‌ها کمی آب شوند و راحت بیرون بیایند. دیگر اینکه به اندازه‌ی نفرات در کتری آب بریزد و بلافاصله بعد از جوشیدن آب، اجاق را خاموش کند تا از تبخیر شدن حجم زیاد آب جلوگیری شود.

راستی دوستان عزیز، نظر شما چیست؟ با انجام چه کارهایی می‌توانید در مصرف آب صرفه‌جویی کنید؟ لطفاً روش‌ها و نظراتتان را از طریق <https://www.roshdmag.ir/u/39i> با ما در میان بگذارید.

کارش بکند. قرار شد از آن به بعد پدر بزرگ سریع دوش بگیرد و تمرین صدایش را در جایی که خرج آب زیادی بر نمی‌دارد و صدا هم در آن می‌پیچد (مثل انباری‌شان در پارکینگ خانه) انجام دهد!

پارسا در مدرسه متوجه شد چند تا از کولرهای مدرسه چکه می‌کنند و دیگر اینکه بعضی از بچه‌ها موقع آب خوردن در زنگ تفریح، یا شیر آب را باز می‌گذارند یا آن را کامل نمی‌بندند و این باعث می‌شود مقدار زیادی آب هدر برود. ایراد کولرهای مدرسه با تنظیم شناور آن‌ها به دست بابای مدرسه حل شد. موضوع باز گذاشتن شیرهای آبخوری هم با تذکر آقای ناظم خاتمه پیدا کرد.

در مأموریت آبی بعدی، مشخص شد که پدر پارسا هنگام مسواک زدن شیر آب را باز می‌گذارد. به نظر خودش مسواک زدنش زود تمام می‌شد و لازم نبود دوبار شیر آب را باز و بسته کند! اما وقتی پارسا آبی را که در همان چند دقیقه مسواک زدن پدرش هدر می‌رفت با یک بطری اندازه گرفت، پدرش متوجه شد که چقدر آب هدر

راهکارهایی ساده
برای صرفه‌جویی
در مصرف آب





• نویسنده: مسعود جوادیان

امیرکبیر، ایران و کاشان

کاشان همواره یکی از شهرهای مهم ایران بوده است. در گذشته‌های خیلی دور، در منطقه‌ای از کاشان به نام سیلک، شهری آباد وجود داشت. آثار و بقایای کشف شده از سیلک شگفت‌انگیز هستند. کوزه‌ها و اشیای سفالی و فلزی که در آنجا یافت شده‌اند، نشان می‌دهند که اهالی سیلک علم و دانش زیادی داشته‌اند.

▼ تپه‌ی سیلک و کوزه‌ی باستانی



شهر کاشان بازارها، مسجدها، مدرسه‌ها و محله‌های زیادی داشته و با اینکه بارها مورد حمله قرار گرفته است، پابرجا و برقرار مانده است. وجود مقبره‌ی امامزاده‌ها، دانشمندان و بزرگانی مثل محتشم کاشانی، ملا محسن فیض کاشانی، باباافضل و سهراب سپهری، به اهمیت این شهر افزوده است. خانه‌های قدیمی کاشان جاذبه‌ی خاصی دارند؛ خانه‌هایی که حیاط، اتاق‌ها، بادگیرها، و تزئینات آن‌ها چشم را خیره می‌کنند. خانه‌ی بروجرودی‌ها، خانه‌ی طباطبایی‌ها از جمله جاذبه‌های معماری کاشان هستند.

کاشان در گذشته شهری صنعتی بود. قالی‌بافی و پارچه‌بافی این شهر همواره شهرت بسیار داشته است.

امیرکبیر و کاشان

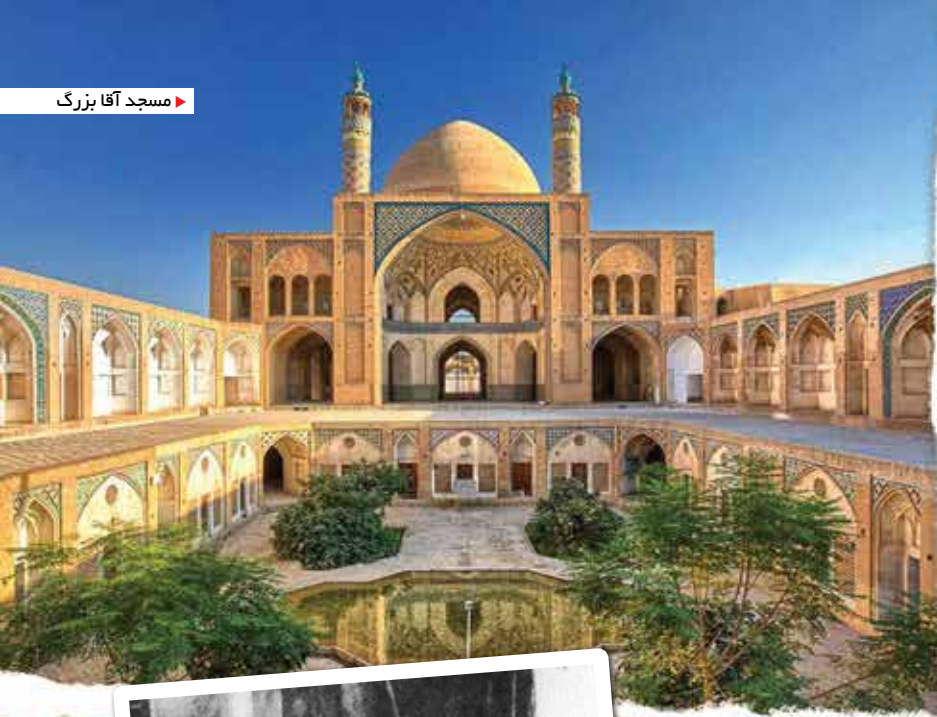
امیرکبیر که بود و چرا به کاشان رفت؟

در دوره‌ی قاجار، وقتی محمدشاه از دنیا رفت، پسرش ناصر در تبریز بود. او باید به تهران می‌آمد تا جانشین پدرش شود، اما او حتی خرج سفر خود و همراهانش را نداشت! در آن زمان، مسیرهای طولانی را با کالسکه یا وسیله‌هایی مثل آن می‌پیمودند. اطرافیان ولیعهد، به امیرکبیر روی آوردند تا هزینه‌ی سفر او را تأمین نماید. امیرکبیر، در آن زمان مردی قدرتمند در آذربایجان بود. او بازرگانان ثروتمند تبریز را فراخواند و از آن‌ها کمک خواست. آنان

▶ خانه‌ی بروجرودی‌ها



▶ باغ فین کاشان



عکسی از امیر کبیر



مدرسه‌ی دارالفنون



تا به حال فکر کرده‌ای گلاب را
چطوری درست می‌کنند؟ اگر دوست
داری بدانی رزمینه را پویش کن.

نیز مبلغ مورد نیاز را در اختیار امیر کبیر قرار دادند. بدین ترتیب ولیعهد جوان به تهران آمد و به کمک امیر کبیر، شاه شد. ناصرالدین‌شاه از حکومت و کشورداری چیزی نمی‌دانست؛ بنابراین امیر کبیر را، که به وی مدیون بود و اعتماد داشت، صدر اعظم کرد. اکنون امیر کبیر میراث حاکمان قبلی را در اختیار گرفته بود و آن چیزی نبود جز بی‌نظمی، آشفتگی، و عقب‌ماندگی کشور و هزار مشکل دیگر! امیر کبیر اقدامات مهمی را برای سامان دادن به اوضاع انجام داد؛ او حاکمان نالایق را برکنار و امنیت را برقرار کرد. مدرسه‌ی دارالفنون را تأسیس کرد تا متخصصان مورد نیاز، در آنجا آموزش ببینند، روزنامه تأسیس کرد، کشاورزی را سر و سامان داد و اقدامات دیگری که شرح آن‌ها را باید در کتاب‌های تاریخی خواند.

شهر کاشان به تولید انواع پارچه معروف بود. پارچه‌بافان این شهر با وسایل دستی و قدیمی کار می‌کردند، در حالی که در سایر کشورها، دستگاه‌های پارچه‌بافی جای ابزارهای قدیمی را گرفته بودند.

امیر کبیر، دو نفر را مأمور کرد که دو دستگاه حریربافی بخرند و به کاشان ببرند. بدین ترتیب این صنعت در کاشان یک گام بزرگ به جلو رفت. اگر کارهای امیر کبیر ادامه پیدا می‌کرد، پیشرفت‌های بیشتری در ایران به وجود می‌آمد. اما برکنار کردن افراد نالایق و جلوگیری از دخالت روس‌ها و انگلیسی‌ها در کارهای کشور، دشمنان زیادی برای او به وجود آورد. دشمنان او علیه صدر اعظم نزد شاه بد می‌گفتند. آن‌ها به شاه هشدار می‌دادند که اگر امیر کبیر بر قدرت بماند، دیر یا زود خود او را برکنار می‌کنند. این بدگویی‌ها عاقبت اثر کرد. شاه وی را برکنار کرد و به او گفت به کاشان برو و حاکم آنجا شود. اقدام غیرمنصفانه و ضربه‌ی شدیدی بود! امیر کبیر به ناچار با خانواده‌اش

عازم کاشان شد. اما دشمنان به خصوص انگلیسی دست‌بردار نبودند؛ آن‌ها در گوش شاه می‌خواندند که مقامات مملکتی با امیر کبیر در ارتباط هستند و فقط او را قبول دارند. بنابراین، شاه دستور قتلش را صادر کرد. مأموران شاه به باغ فین، که امیر کبیر آنجا ساکن بود، آمدند. مأموران به آنجا رفتند و ایشان را به شهادت رساندند. اکنون حمام فین کاشان، یادآور آن ماجراست.

حضرت زهرا سلام الله علیها، هنگام دعا کردن، همسایگان و دوستان و خویشاوندان را بر خودشان مقدم می داشتند و می فرمودند: «الجار، ثم الدار؛» اول همسایه، سپس خانه ی خود.



• معصومه ربیعی
• تصویرگر: عاطفه فتوحی

رؤیای شیرین

رؤیا گفت: «آره، ببینم چه نوشتی؟» شیرین دفترش را به رؤیا نشان داد: «خدای مهربان آرزوی دوستم رؤیا را بر آورده بکن.» رؤیا خندید. دفتر خودش را به شیرین نشان داد: «دعا می کنم دوستم شیرین توی مسابقه ی نقاشی برنده بشود.» شیرین هم خندید. شیرین گفت: «مادرم می گوید: خدای بزرگ می تواند همه ی دعاها ی خوب ما را بر آورده کند. فرقی ندارد چند تا باشد.» رؤیا گفت: «بله؛ حتی اگر خیلی بزرگ باشد.» بعد گفت: «خدای مهربان، آرزوی شیرین را بر آورده کن!» و دوتایی خندیدند.

از او پرسید: «من خیلی آرزو دارم، ولی نمی دانم کدامش را بنویسم. تو چطور؟» شیرین گفت: «من دوست دارم توی مسابقه ی نقاشی برنده شوم، ولی دلم می خواهد تو هم برنده شوی.» رؤیا خندید. با خودش گفت: «اگر من برنده شوم، ولی شیرین برنده نشود، اصلاً کیف نمی دهد.» فکری به سرش زد. مدادش را برداشت و شروع کرد به نوشتن. وقتی تمام شد، دفترش را بست. لبخندی روی لبش نشست. احساس خوبی داشت. شیرین مدادش را روی میز گذاشت و گفت: «می خواهی آرزوی من را ببینی؟»

رؤیا دفترش را روی میز گذاشت. خانم معلم روی تخته نوشت: «چه آرزویی داری؟» بعد گفت: «اول خوب فکر کنی و بعد جواب هایتان را بنویسید. می توانید با همدیگر مشورت کنید.» رؤیا با خودش فکر کرد؛ به داشتن پیراهن قرمز چین داری که توی فروشگاه سر خیابان بود؛ به اینکه پدرش شب ها زودتر بیاید خانه؛ به خوردن یک توت فرنگی که مادرش روزهای عید درست می کند؛ به مسابقه ی نقاشی که قرار بود برنده هایش روز بعد اعلام شوند؛ خیلی دلش می خواست در مسابقه برنده شود. به شیرین نگاه کرد. دفتر او هم هنوز خالی بود.



آرامش در
چشمات

ایران اسلامی که
او را ناجوانمر دانه شهید
کردند، سخنان متفاوتی درباره‌ی او
گفته‌اند. در ادامه، تنها چند جمله را از زبان
دشمنان اصلی ایشان با هم می‌خوانیم.

صفت‌های بد معرفتی کنند. آن‌ها می‌خواستند
به دروغ، خود را حق جلوه بدهند و علت جنگ
را برای سربازان خود توجیه کنند. اما در مورد
سردار شهید حاج قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه
قدس ایران، ماجرا متفاوت است؛ دشمنان

در طول تاریخ، بین نیروهای حق و باطل
جنگ‌های زیادی در گرفته‌اند. در بیشتر
آن‌ها فرماندهان جبهه‌ی باطل از فرماندهان
جبهه‌ی حق منتظر بودند و سعی می‌کردند در
حرف‌هایشان افراد جبهه‌ی حق را شورو با

در نگاه دشمنان

• محمدرضا رشیدی

مک کریستال، ژنرال آمریکایی:
قاسم سلیمانی جزو جذاب‌ترین
رهبران نظامی جهان است، اما
کسی او را به درستی نمی‌شناسد.

اوباما، رئیس‌جمهور سابق
آمریکا: ژنرال قاسم سلیمانی
دشمن من است، ولی برای او
احترام ویژه‌ای قائلم.

جان مگوایر، از افسران سابق سیا (سازمان
اطلاعات جاسوسی آمریکا): قاسم سلیمانی
قوی‌ترین مأمور مخفی در منطقه است که
هیچ کس او را نمی‌بیند.

**(البته باید بگوییم سردار سلیمانی مأمور مخفی
نبود. همه‌ی دنیا او را به عنوان فرماندهی سپاه
قدس ایران می‌شناختند. اما ایشان در مقابل
داعش و نیروهای تحت فرمان آمریکا چنان
زیرکانه، هوشمندانه و فکورانه عملیات‌های
نظامی را مدیریت می‌کردند که دشمن
غافلگیر می‌شد و همواره سر در گم بود.)**

جان کری، وزیر
امور خارجه‌ی سابق
آمریکا: برای یک بار
هم که شده، مایلم
قاسم سلیمانی را از
نزدیک ببینم.

دیوید براون، فرماندهی
سابق نظامیان آمریکا در
عراق: قاسم سلیمانی را
فردی ماهر، کامل، خلاق
و فرماندهی بسیار توانا،
حرفه‌ای و کارآزموده
یافتم که خصوصیات یک
فرمانده موفق و متین در
وجود او به شکل محسوسی
پیدا بود.

ژنرال پترائوس، رئیس ستاد
مشترک سابق ارتش آمریکا: قاسم
سلیمانی فردی بسیار توانمند، زنده
(ممتاز) و شایسته برای رقیبان و
دشمنان خود است.

پامپئو، رئیس سابق سازمان سیا و وزیر امور خارجه‌ی سابق آمریکا: من در سال
۲۰۱۷ (۱۳۹۶) نامه‌ای در مورد رفتار و اقدامات ایران در عراق برای ژنرال
سلیمانی نوشتم و منتظر پاسخش ماندم، اما او حتی حاضر نشد نامه‌ی مرا باز کند.
(چون سردار سلیمانی از نیت بد مقامات آمریکایی خبر داشت، نامه را باز نکرد
تا با این کار بگوید سپاه حق با کسانی که در جنگ حتی به کودکان هم رحم
نمی‌کنند، حرفی ندارد.)





• ندا نورمحمدی
• عکاس: اعظم لاریجانی

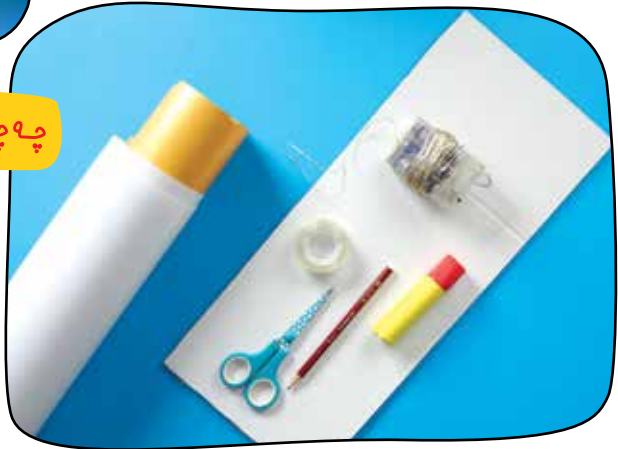
چراغ خواب ابری



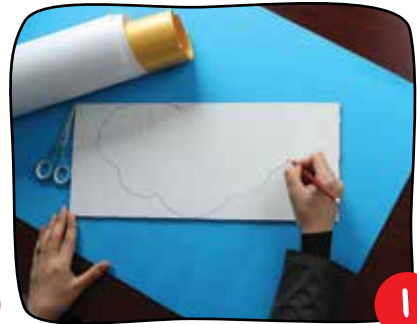
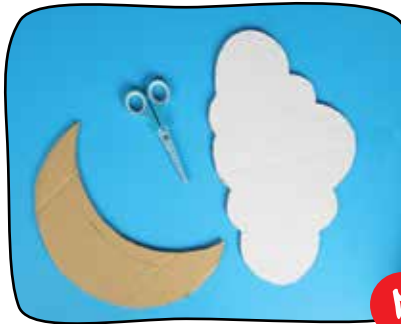
نگاه کردن به آسمان قبل از خواب خیلی هیجان انگیز است. اما شاید همه‌ی ما موقع خواب نتوانیم، آسمان را ببینیم. بیا با ساختن یک چراغ خواب، آسمان را به اتاقمان بیاوریم. چطوری؟

چه چیزی لازم است؟

- مقوّا
- کاغذ کادو
- چسب مایع
- چسب نواری
- قیچی
- مداد
- باتری قلمی
- ریسهی چراغ



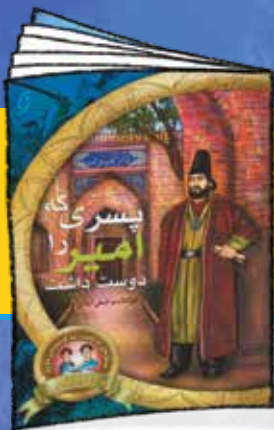
چه کار باید بکنیم؟



۳ شکل‌ها را با کاغذ کادو کاملاً بپوشان.

۲ شکل ابر و ماه و ستاره را با قیچی از مقوّا جدا کن.

۱ شکل یک ابر و ماه را روی مقوّا بکش (اگر خواستی ستاره هم داشته باشی، چند تا شکل ستاره هم بکش).



پسری که امیر را دوست داشت

ناشر: نخستین
نویسنده: ابوالقاسم فیض آبادی
سال چاپ: ۱۳۹۶

• لاله احمدی

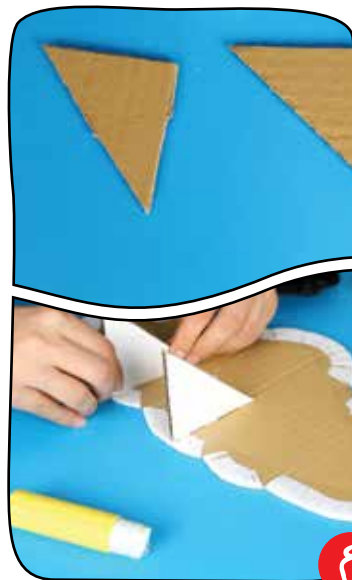
فکر کنم نام امیر کبیر را شنیده باشی و احتمالاً بدانی او چقدر ایران را دوست داشته و چه کارهای بزرگی انجام داده است. یکی از مهم ترین کارهایی که امیر کبیر انجام داده، تأسیس مدرسه‌ی دارالفنون است. شاید تو هم مثل داری و ناری دوست داشته باشی با این شخصیت بزرگ بیشتر آشنا شوی. پس با کتاب «پسری که امیر را دوست داشت»، در تاریخ سفر کن تا با فراز و نشیب‌ها و اتفاق‌های زندگی این شخصیت بزرگ بیشتر آشنا شوی.



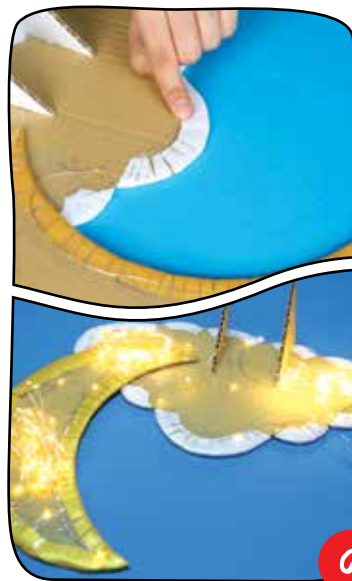
حضرت زهرا سلام الله علیها

ناشر: کتاب جمکران
نویسنده: زهرا عبدی
سال چاپ: ۱۳۹۶

تا به حال داستان مرد نابینایی را که به خانه‌ی پیامبر (ص) آمد شنیده‌ای؟ در آن داستان، وقتی پیامبر (ص) از حضرت زهرا (س) پرسید چرا پیش او حجاب را رعایت می‌کنی، ایشان پاسخ داد: «درست است که او مرا نمی‌بیند، اما من که او را می‌بینم!» ماجرای کامل این داستان را می‌توانی در کتاب «حضرت زهرا سلام الله علیها» بخوانی. متن این کتاب با ولادت ایشان شروع و با شهادتشان تمام می‌شود.



حالا برای ابر پایه بگذار (مانند شکل).



ریسه را با چسب نواری به پشت ابر و ماه پچسبان.



جواب

همیشه در خدمت مادر باش چون بهشت زیر پای اوست. اول برای همسایه دعا کن بعد برای خودت. شیعیان و دوستداران ما بهترین افراد بهشت خواهند بود. اگر به حرف‌های ما عمل کنی از شیعیان ما هستی، اگر نه، خیر. از دنیای شما سه چیز را دوست داریم. اول خواندن قرآن، دوم نگاه کردن به چهره‌ی رسول الله و سوم اتفاق در راه خدا

زهرا - درخشان
فاطمه - دور از هر بدی
سیده نساء العالمین - سرور زنان دو جهان
حانیه - مهربان
محدّثه - هم کلام فرشتگان
مرضیه - مورد رضایت خدا
طاهره - زن پاک از عیوب



جواب سرگرمی پشت جلد



• سعید جویانی
• تصویرگر: مجید صالحی

چرا و چطور به دیگران کمک کنیم؟ دوست واقعی



اگر یادت باشد، در شماره‌ی قبل مجله گفتیم برای اینکه به دیگران کمک کنیم، اول باید بتوانیم با آن‌ها همدلی کنیم. یعنی احساسشان را درک کنیم و خودمان را به جای آن‌ها بگذاریم. حالا در این شماره می‌خواهیم بگوییم اصلاً چرا باید به دیگران کمک کنیم و راه‌های تمرین کمک کردن به بقیه کدام است. شاید برای تو هم این سؤال پیش آمده باشد که اصلاً چرا باید به بقیه کمک کرد؟ این چهار دلیل را بخوان. شاید برای کمک به دیگران مشتاق‌تر شدی!

کمک کردن، دوستی‌ها را به وجود می‌آورد و آن‌ها را عمیق‌تر می‌کند.

شاید قصه‌ی مورچه و کبوتر را شنیده یا پویانمایی آن را دیده باشی؛ قصه‌ی مورچه‌ای که داشت در آب بر که غرق می‌شد و یک کبوتر با انداختن برگ‌ی روی آب، او را نجات داد. روزها بعد، وقتی یک شکارچی می‌خواست کبوتر را شکار کند، مورچه پای شکارچی را گاز گرفت و کبوتر را نجات داد. بعد از آن، کبوتر و مورچه برای همیشه با هم دوست ماندند. این قصه خیلی قدمت دارد. در واقع، بیشتر دوستی‌ها با کمک کردن شروع می‌شوند. اگر بخواهیم با کسی دوست شویم و با او دوست بمانیم و برایش یک دوست و همدل واقعی باشیم، باید هر وقت به کمک نیاز داشت، کمکش کنیم و در سختی‌ها کنارش باشیم.



مهم‌ترین دلیل برای کمک کردن به دیگران، خوشنودی و رضایت خداست.

خداوند در آیه‌ی ۱۹۵ سوره‌ی بقره می‌فرماید: «نیکی کنید. خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»



امروز به دیگران کمک می‌کنیم، فردا آن‌ها به ما کمک می‌کنند.

۳

تله‌موش همسر کشاورز را بیدار کرد. او خوش حال شد که بالاخره موش به دام افتاد. در تاریکی به سمت تله رفت تا موش را از خانه بیرون بپندازد. اما آنچه در تله گیر افتاده بود، یک مار بود که زن را نیش زد. کشاورز دکتر خبر کرد. دکتر گفت برای اینکه همسرت خوب شود، گوشت مرغ خیلی مفید است. کشاورز مرغ را کشت که غذایی مقوی بپزد. بیماری زن طول کشید. مهمان‌های زیادی به خانه‌ی کشاورز آمدند. کشاورز برای پذیرایی از مهمان‌ها گوسفند را کشت. وقتی هم که زن خوب شد، کشاورز از خوش حالی جشن بزرگی گرفت و گاو را کشت تا غذای جشن را با آن تهیه کند! نتیجه: اگر همان موقع که موش کمک خواست، به او کمک می‌کردند، حالا همگی زنده بودند!



کمک کردن به دیگران حالمان را بهتر می‌کند.

۴

دلیل چهارم این است که خداوند فطرت ما را طوری آفریده است که بعد از کمک به دیگران احساس خوبی پیدا می‌کنیم. اگر پای صحبت کسانی که به دیگران کمک می‌کنند بنشینیم، برایمان از این حس و حال خوب می‌گویند.



راه‌هایی برای کمک کردن به دیگران

شما هر روز می‌توانید به دیگران کمک کنید، اما اگر می‌خواهید در کمک کردن به دیگران حرفه‌ای شوید، می‌توانید کارهای زیر را انجام دهید:

۱. عضو جمعیت هلال احمر شوید.

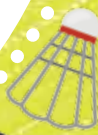
کانون هلال احمر در بیشتر مدرسه‌ها هست. می‌توانید عضو این کانون‌ها شوید؛ هم کمک‌های اولیه و هم امدادسانی به دیگران را یاد می‌گیرید.

۲. یک گروه کمک‌رسانی دوستانه تشکیل دهید.

کمک کردن به دیگران، شامل کارهای بسیاری می‌شود. می‌توانید یک گروه دوستانه تشکیل دهید و در مدرسه به دیگران کمک کنید: کمک کردن به بچه‌هایی که در درسی ضعیف هستند، کمک کردن در نظافت مدرسه، و... به نظر شما چه کمک‌های دیگری از دست ما برمی‌آید؟

مهم و ساده

• مهدی زارعی
• تصویرگر: سام سلماسی



برای حفظ سلامت بدن، اینکه فقط ورزش کنیم یا غذاهای خاص بخوریم کافی نیست. باید نکته‌های ساده و کوچکی را نیز رعایت کنیم، اما چه نکته‌هایی؟ چند کار آسان ولی مهم را می‌توانیم انجام دهیم:

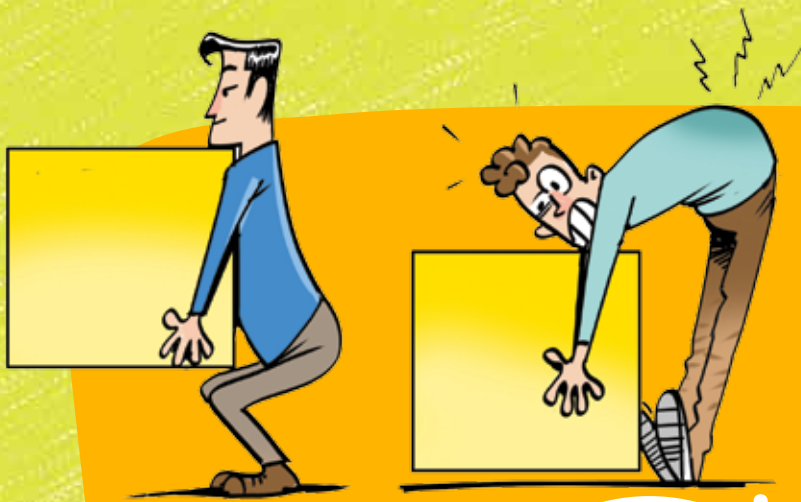
ایستادن مداوم مضر است. اما ممکن است جایی باشید یا کاری داشته باشید که مجبور باشید مدتی طولانی بایستید؛ مثلاً برای دیدن بازی فوتبال برادر خود به زمین تمرین او رفته‌اید و جایی برای نشستن تماشاچیان وجود ندارد. در این شرایط سعی کنید هر چند دقیقه یک بار کمی قدم بزنید یا زانوهای خود را کمی خم کنید.

استفاده‌ی طولانی‌مدت از تلفن همراه، یکی از بزرگ‌ترین مسئله‌های روزگار ماست. برخلاف تصور بسیاری از افراد که فکر می‌کنند تلفن همراه فقط به چشم‌ها آسیب می‌رساند، این وسیله برای ستون فقرات هم بسیار مضر است. اگر می‌خواهید ضرر آن را بیشتر حس کنید، باید بدانید که برای نگاه کردن به صفحه‌ی گوشی، چون سر کمی به پایین خم می‌شود، فشاری که وزن سر به گردن و ستون فقرات می‌آورد، چند برابر می‌شود. برای مثال، اگر وزن سر پنج کیلوگرم باشد، هنگام نگاه کردن به صفحه‌ی تلفن، فشاری که به مهره‌های گردن وارد می‌شود، پنج برابر، یعنی ۲۵ کیلوگرم خواهد بود. به همین خاطر، لازم است هر چند دقیقه یک بار نرمش‌های گردن را انجام دهید و مدت زمان استفاده از گوشی را کمتر کنید. اگر حال و حوصله‌ی این کار را ندارید، در هنگام استفاده از گوشی، آن را دقیقاً روبه‌روی صورت خود بگیرید تا گردنتان کمتر خم شود.

خیلی از مادر خانه دمپایی‌های لای‌انگشتی می‌پوشیم؛ این دمپایی‌ها خیلی قشنگ هستند و اصلاً به نظر نمی‌آید ضرری برای بدن داشته باشند. اما انگشتانمان را از حالت طبیعی خارج می‌کنند و کم‌کم و با گذشت زمان، باعث تغییر حالت راه رفتن، کوتاه شدن قدم‌ها و ایجاد کمر درد و پادرد می‌شوند.* چه باید کرد؟ بهتر است از این دمپایی‌ها استفاده نکنید.

* منبع: بیماری‌های ستون فقرات و آرتروزهای آن
ناشر: دانشگاه علوم پزشکی و بهداشتی - ۱۳۸۹ - چاپ اول
نوشته‌ی محمدرضا مهدی‌زاد، رضا وهاب‌کاشانی





آیا تا به حال باری سنگین تر از توان خود بلند کرده‌اید؟ شاید چنین باری را بلند نکرده باشید، اما سنتان که بالاتر رفت، شاید بعضی وقت‌ها مجبور شوید این کار را بکنید. چه این بار چند کتاب سنگین باشد، چه خریده‌های خانه مثل گونی برنج، چه کوله‌پشتی‌تان که حسابی سنگینش کرده‌اید. در این موارد چند نکته را دقت کنید و اگر خانواده‌تان هم رعایت نمی‌کنند، به آن‌ها آموزش دهید.

حتماً تعادل وزنی برقرار کنید؛ اگر بار تان زیاد است، آن را در دو کیسه‌ی جداگانه بگذارید به طوری که سنگینی آن‌ها در دو طرف بدنتان یکسان باشد.

هیچ وقت کوله‌پشتی‌هایی که یک طرفی و از یک شانه آویزان می‌شوند، نخرید؛ همیشه از کوله‌پشتی‌ای استفاده کنید که از هر دو شانه آویزان می‌شوند. اگر هم دوست ندارید کوله‌پشتی را با هر دو بندش روی شانه‌هایتان ببندازید، سعی کنید مدت زمانی که روی یک شانه آویزان بوده‌است با مدتی که روی شانه‌ی دیگر تان بوده‌است برابر باشد.

برای بلند کردن وسایل از روی زمین، هرگز کمر تان را خم نکنید. چه وسیله‌ای سبک باشد و چه سنگین، فرقی ندارد؛ حتی اگر مثلاً خواستید دور فرمان (کنترل ریموت) تلویزیون را از روی زمین بردارید، برای برداشتنش به جای اینکه کمر تان را خم کنید، زانوهایتان را خم کنید؛ حالت چمباتمه بنشینید و بعد آن را از روی زمین بردارید. یادتان باشد، بسیاری از کسانی که در سن بالا با مشکل دیسک کمر روبه‌رو می‌شوند، در دوران جوانی خود، این مسائل ساده را رعایت نکرده‌اند!

برای کار با رایانه حتماً موقع نشستن روی صندلی، از پشتی مناسب استفاده کنید. پشتی‌ها انواع متفاوتی دارند؛ اما ویژگی اصلی همه‌ی آن‌ها این است که نمی‌گذارند قوز کنید و با قرار گرفتن در انحنای کمر، از خم شدن کمر تان جلوگیری می‌کنند.

اگر همراه با خانواده و با خودروی شخصی به مسافرت رفته و مدتی طولانی روی صندلی نشسته‌اید، از راننده بخواهش کنید هر یک ساعت، چند دقیقه کنار جاده بایستد تا پیاده شوید و کمی قدم بزنید. همچنین، اگر زمان زیادی را جلوی رایانه روی صندلی می‌گذرانید، لازم است هر سی دقیقه یک بار بلند شوید و کمی راه بروید.





مهارت در دل روستا

مدرسه‌ی شبانه‌روزی عشایری وحدت که در دهستان شهیون شهرستان دزفول (استان خوزستان) واقع شده است، برای دانش‌آموزانش حال و هوای خاصی دارد. فعالیت‌های این مدرسه تنها به درس خواندن محدود نمی‌شود. بچه‌ها در مدرسه کارهای بسیاری انجام می‌دهند. دانش‌آموزان این مدرسه دو گروه هستند؛ یک گروه در روستا زندگی می‌کنند و گروه دیگر عشایرند. گروه عشایر از اواخر اردیبهشت‌ماه تا اوایل مهرماه در کوچ به سر می‌برند.

آشپزی

با حضوری شدن مدرسه‌ها، دانش‌آموزان در قالب طرحی به نام «ایران مهارت»، آشپزی یاد گرفتند. آشپزهای مدرسه در این فعالیت همکاری کردند. بله، آشپز! چون مدرسه‌ی وحدت شبانه‌روزی است، آشپز، آشپزخانه، و غذاخوری هم دارد.



جمع‌آوری زباله

دانش‌آموزان به فعالیت‌های محیط زیستی اهمیت زیادی می‌دهند. پاک‌سازی دشت‌های اطراف مدرسه از زباله، یکی از کارهای مهم آن‌هاست. آن‌ها فعالیت‌های مفید دیگری از جمله کاشت بلوط، توزیع کیسه‌ی زباله بین اهالی و تهیه‌ی دفترک (بروشور) آموزشی برای گردشگران انجام می‌دهند.





• معصومه خیرآبادی

همراهان نازنین مجله‌ی رشد دانش آموز سلام،
شعرهای زیبایی را که می‌خوانید، دوستان شما برایمان
فرستاده‌اند. ما که از خواندن آن‌ها خیلی لذت بردیم.
امیدواریم شما هم لذت ببرید. کارشناسان مرکز
بررسی آثار مجلات رشد، منتظر شعرها و داستان‌های
زیبای شما هستند.

حضرت فاطمه‌ی زهرا (س)

فاطمه یعنی به حق معنای عشق
فاطمه یعنی دُرِ دریای عشق
آه ای زهرای روشن بین من
افتخار مذهب و آیین من
می‌برازد بر تو نام مادری
همسر مولا و دختر پیغمبری
جده‌ی سادات بازویت چه شد؟
نازنینا، ماه ابرویت چه شد؟
من فدای آن رخ نورانی‌ات
چشم‌های از غم بارانی‌ات
• فرناز فرزین، ده‌ساله از اصفهان

▶ مظهره قدم علی: اده، پایه‌ی ششم



▶ محمد مصطفی شهیدی، پایه‌ی پنجم



▶ مهدیه حسینی، پایه‌ی پنجم



شهیدان

آسمان غرق سکوت
بر لب آن لیخند
خنده‌ها زیبايند
روی لب‌های شهیدان خنده است
آسمان رنگ طلایی دارد
چهره‌اش نورانی است
مثل چهره‌ی شهیدان که پر از نور است
و زمان می‌گذرد
کوچه‌ها دلتنگ‌اند
• کیانا امتحانی، پایه‌ی پنجم از تهران

خورشید پشت ابر

جانا فراق دیدنت تا کی بینم؟
بیا تا گل ز باغ تو بچینم
غروب جمعه است و بی قرارم
تمام عمر، من در جست‌وجوی یارم
فاطمه سیروس،
• پایه‌ی ششم از حاجی‌آباد خراسان جنوبی

▶ نفوس رحمانی، پایه‌ی چهارم





از رفتن چیه -

• علی زرا ندوز
• تصویرگر: شهرام شیرزادی

خاطرات

یک کرم

فهمیم!



یک شنبه

دیروز عصر، نزدیک نیمکت یک پارک، مشغول برگ خوردن بودم که مردی آمد و روی آن نیمکت نشست. شروع کرد به خواندن شعری برای همراهش. برایم جالب بود که درباره‌ی ما پروانه‌ها هم شعر سروده‌اند. مثلاً می‌گفت: «بیهوده نیست گریه‌ی بی‌اختیار شمع / آبی بر آتش دل پروانه می‌زند» یا می‌گفت: «سال‌ها شمع دل افروخته و سوخته‌ام / تا ز پروانه کمی عاشقی آموختم». امروز معنی این شعرها را از معلممان پرسیدم. او توضیح داد که از نظر آدم‌ها، پروانه‌هایی که دور شمع می‌چرخند نماد مهر و فداکاری هستند، چون سرانجام بال و پر آن‌ها در اثر گردش زیاد دور شعله‌ی شمع، می‌سوزد.

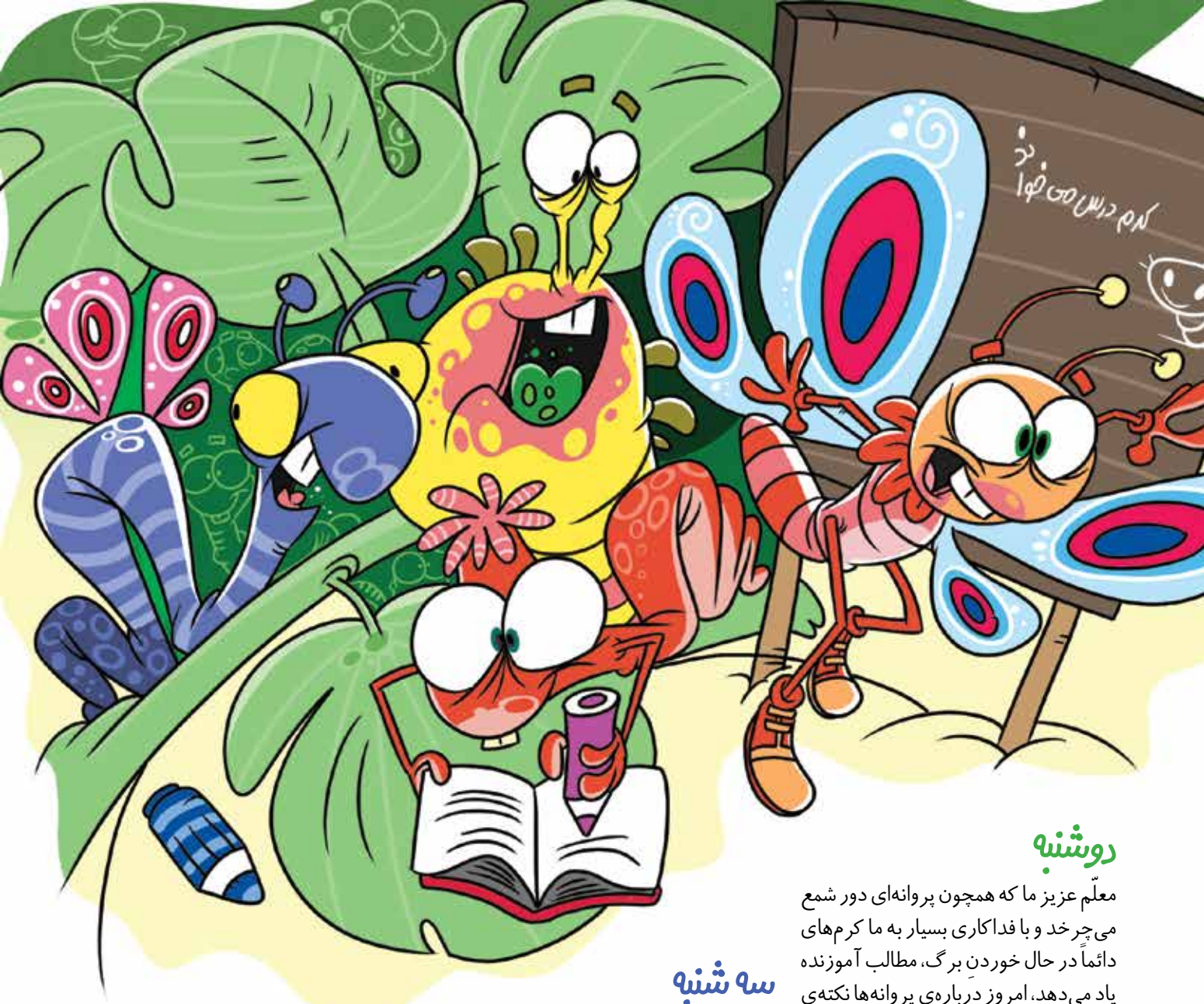
وقتی حرف معلم تمام شد، به همراه بقیه‌ی کرم‌های کلاس آن قدر خندیدیم که نزدیک بود برگ‌هایی که گوشه‌ی لپ‌مان بود، پرت شود. توی گلویمان و خفه شویم.

روز تا چند هفته بیشتر در این دنیا نیستیم و باید تا قبل از رسیدن به آن مرحله، همه چیز را درباره‌ی پروانه شدن بدانیم. بد نیست بدانید که ما کرم‌های پروانه باید مرتب در حال برگ خوردن باشیم. اگر معلم در کلاس کرمی را ببیند که چیزی نمی‌خورد، از کلاس اخراجش می‌کند! ما فقط در مواقعی که به سؤال‌های معلم جواب می‌دهیم می‌توانیم برگ نخوریم.

در زنگ‌های تفریح به فک و دهانمان استراحت می‌دهیم و چیزی نمی‌خوریم تا زنگ بخورد و دوباره برگردیم سر کلاس و مشغول یادگیری و خوردن شویم!

شنبه

ما پروانه‌ها تا وقتی که لارویا کرم هستیم باید به مدرسه برویم و برای روزهایی که قرار است از پیلای خود بیرون بیاییم و تبدیل به یک پروانه‌ی واقعی و زیبا شویم، درس بخوانیم و چیزهای زیادی یاد بگیریم. حتماً می‌پرسید که چرا هر وقت پروانه شدیم به مدرسه نمی‌رویم؟ دلیلش ساده است. ما پروانه‌ها به محض خارج شدن از پیلای، چند



روشنه

معلم عزیز ما که همچون پروانه‌ای دور شمع می‌چرخد و با فداکاری بسیار به ما کرم‌های دائماً در حال خوردن برگ، مطالب آموزنده یاد می‌دهد، امروز درباره‌ی پروانه‌ها نکته‌ی مهمی را یادمان داد. گفت که پروانه‌ها فقط می‌توانند از مایعات (معمولاً شهد گیاهان) تغذیه کنند. دهان آن‌ها به نحوی آفریده شده است که فقط قادر به نوشیدن هستند و نمی‌توانند مواد جامد را بچوند. چی؟ یعنی ما در آینده حتی نمی‌توانیم یک برش کیک یا یک تکه سیب بخوریم؟ فقط مایعات؟ آن هم با خرطوم نمی‌ماندمان؟ اینجاست که باید گفت بهتر این است که قدر لحظاتی را که در آن هستیم، بدانیم. هیچ معلوم نیست یک کرم، در روز بعد، دهانش تبدیل به چه چیزی شود و چه چیزی را بتواند یا نتواند بخورد! به قول آن آدمی که روی نیمکت شعر می‌خواند: «هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار / کس را وقوف نیست که انجام کار چیست!»*

سه شنبه

امروز یکی از ترسناک‌ترین روزهای مدرسه بود. معلم درباره‌ی شکارچپانی که پروانه‌ها را شکار می‌کنند بر ایمان توضیح داد و گفت که برای ما پروانه‌ها هیچ شکارچی‌ای به اندازه‌ی انسان خطرناک نیست! او توضیح داد که برخی آدم‌ها علاقه‌ی زیادی به گرفتن و خشک کردن پروانه‌ها و جمع کردن مجموعه‌ای از پروانه‌های خشک شده دارند. واقعاً اگر خود شما می‌شنیدید که موجودی وجود دارد که مجموعه‌ای از هم‌نوعان شما را جمع‌آوری و خشک می‌کند، دیگر برگی از گلویتان پایین می‌رفت؟! فکر کنم با اضطرابی که امروز به ما کرم‌های کلاس وارد و اشتباهی که از ما کور شد، تبدیل شدنمان به پيله و پروانه مدت‌ها عقب بیفتد!

چهارشنبه

خوش بختانه پیش‌بینی من غلط بود و امروز صبح با وجود همه‌ی نگرانی‌هایی که روز قبل داشتم، شروع کردم به تنیدن تار دور خودم، تا کم‌کم در پيله‌ام فرو بروم و سر فرصت به یک پروانه‌ی زیبا تبدیل شوم. این چند خط را هم تا وقتی می‌توانم بنویسم که هنوز تارها به دست‌های بالایی‌ام نرسیده‌اند و می‌توانم قلم در دست بگ... ی... ر... م!

* کسی نمی‌داند سرانجام چه اتفاقی می‌افتد.



سلام بچه‌ها!

• میم. مهربان

یک سرگرمی جالب!

الف.

چهار جمله‌ی زیبا در مربع روبه‌رو، هست که هر کدام به دو بخش تقسیم شده‌اند. هر بخش را به بخشی که کاملش می‌کند وصل کنید. یک جمله‌ی دیگر هم داریم که فقط بخش اولش اینجا هست. بخش دوم آن را هم خودتان پیدا کنید و سپس جمله‌های کامل را در قسمت مشخص شده بنویسید.

می‌دانید این جملات زیبا از کیست؟
بله، از حضرت زهرا (سلام الله علیها)

ب

بچه‌ها! اینجا در شکل روبه‌رو سمت راست، چند کلمه یا عبارت فارسی را می‌بینید. بعضی از آن‌ها معنی یکی از لقب‌های حضرت زهرا (سلام الله علیها) است که در سمت چپ آمده‌اند. هر یک از لقب‌ها را به معنی فارسی‌اش وصل کنید. معنی یکی از لقب‌های ایشان هم نوشته نشده است. اگر آن را پیدا کردید، در کادر (پیرابند) خالی بنویسید.

از شیعیان ما هستی؛ اگر نه، خیر.

همیشه در خدمت مادر باش

بهترین افراد اهل بهشت خواهند بود.

اول برای همسایه دعا کن

بعد برای خودت.

شیعیان و دوستداران ما

چون بهشت زیر پاهای اوست.

اگر به حرف‌های ما عمل کنی

از دنیای شما سه چیز را دوست دارم

۱

۲

۳

۴

۵

حانیه

فاطمه

سَيِّدَةُ النِّسَاءِ الْعَالَمِينَ

مُحَرَّرَةٌ

مرضیه

زهرا (س)

طاہره

دختر پیامبر (ص)

امام

مهربان

ستاره

درخشان

مورد رضایت خرا

دور از هر بدی

هم‌کام فرشتگان

سرور زنان دو جهان



• عاطفه آبابی
• عکاس: اعظم لاریجانی

حلوای شیر

چه چیزهایی لازم داریم؟

- ◀ آرد گندم یک لیوان
- ◀ شکر یک لیوان
- ◀ شیر دو لیوان
- ◀ کره ۱۰۰ گرم
- ◀ گلاب یک سوّم لیوان
- ◀ روغن مایع یک سوّم لیوان
- ◀ زعفران ساییده یک چهارم قاشق چای خوری
- ◀ هل ساییده نصف قاشق چای خوری

چطور درست کنیم؟

آرد را یک ربع تا نیم ساعت با شعله‌ی ملایم در تابه تفت می‌دهیم و مدام به هم می‌زنیم تا خامی آن گرفته شود. کره را در تابه‌ای دیگر روی حرارت آب می‌کنیم و روغن مایع را به آن اضافه می‌کنیم. آردی را که تفت داده بودیم الک می‌کنیم و داخل روغن داغ می‌ریزیم و به هم می‌زنیم. سپس هل و زعفران و بعد هم شکر را به مواد اضافه می‌کنیم و یک ربع به هم می‌زنیم تا شکر حل شود. بعد از اینکه شکر حل شد، یک لیوان شیر سرد را به مواد اضافه می‌کنیم و سریع به هم می‌زنیم. بعد، کم کم لیوان دوّم شیر را اضافه می‌کنیم. در انتها گلاب را اضافه و همه‌ی مواد را با هم مخلوط می‌کنیم.

نذری دادن یکی از سنت‌ها و رسم‌های مذهبی است که در همه‌ی دین‌های الهی از جمله دین اسلام به آن اهمیت داده شده است. این کار از گذشته تا به امروز از بخش‌های ثابت و حذف نشدنی مراسم‌های مذهبی بوده است و برای ولادت‌ها، عیدها، و شهادت‌ها انجام می‌شود.

در این ماه به مناسبت شهادت و ولادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) که هر دو در دی‌ماه قرار گرفته‌اند، می‌توانیم نذری درست کنیم. شاید شما هم دوست داشته باشید در این ایام نذری درست کنید و در مراسم عزاداری یا جشن میلاد بین مردم پخش کنید. حلوا همیشه برای نذری و خیرات مناسب بوده است. امروز نوع متفاوت و جدیدی از حلوا را آموزش می‌دهیم که خیلی لذیذ و خوش‌مزه است.



می‌توانی با پویش
رمزینده‌ی زیر روش
پختن این حلوای
خوش‌مزه را ببینی.



به پار سا کمک کن بارنگ کردن تصویرهای درست
بتواند مأمور آب شود.

• طراح و تصویرگر: سام سلاماسی



قدر آب را بدانیم